

گوهر هفته

چهل سخن از امام کاظم علیه السلام
دکتر مهدی خدّامیان آرانی
مجموعه آثار ۸۸/



گوهر هفتم

چهل سخن از امام کاظم علیه السلام

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما خود را پیرو اهل بیت علیهم السلام می دانیم و محبت آنان را در دل داریم، خدا به آنان مقام عصمت داده است و از ما خواسته است از آنان پیروی کنیم که سعادت و رستگاری در گرو پیروی از آن اسوه‌های تقوا و پاکی است. از مدتها پیش به این فکر بودم که کتابی بنویسم و در آن مجموعه‌ای از سخنان امام کاظم علیه السلام را ذکر نمایم تا نسل جوان با اندیشه‌ها و افکار بلند آن حضرت، آشنا تر شوند. اکنون خدا را سپاس می‌گویم که این توفیق را به من ارزانی داشت و در این کتاب، چهل سخن از سخنان امام کاظم علیه السلام را در قالبی جدید آوردم، از خدا می‌خواهم این تلاش ناچیز را از من قبول کند.

مهدی خدامیان آرانی

فروردین ۱۳۹۷ شمسی



آقای من! برایم سخن بگو! چقدر محتاج سخن تو هستم، اگر راه زندگی را از تو نجویم، گم می‌شوم، خودم را گم می‌کنم، تو امام من هستی، رهبر و راهنمایی جز تو ندارم و از هر راهنمایی جز شما بیزارم، فقط پیرو شمایم و از شما راه سعادت را می‌جویم...

ممنون تو هستم که خواسته مرا پذیرفتی و برایم از ارزش خودم سخن گفتی، اگر من ندانم که ارزش انسان چیست به زیان بزرگ می‌رسم، پس به این سخن تو گوش فرا می‌دهم، تو برایم چنین می‌گویی: «ارزش و بهای شما چیزی جز بهشت نیست، پس خود را به چیزی جز بهشت نفروشید».^۱ آری، انسان برتر از همه آفریده‌هاست و برای همین باید ارزش خود را بداند، اگر من ارزش خودم را ندانم رو به هلاکت خواهیم رفت، ارزش من به عنوان

یک انسان آن قدر بالاست که هیچ چیز در این دنیا نمی‌تواند قیمت و بهای من باشد.

بهشت، مهمانی بزرگ خدا برای بندگان خوبش است، بهشت، بزرگ‌ترین جلوه رحمت و مهربانی خداست، بهشت زیباست چون هر کس به آنجا برود، خدا از او راضی است و او هم از خدا خشنود است. به راستی چه چیزی بالاتر از این است که خدا از انسان خشنود باشد؟

باید بدانم که اگر همه دنیا را به دست آورم ولی بهشت را از دست بدهم، خسران کرده‌ام، حقیقت انسان، گوهر ارزشمندی است که هر کس آن را پاس بدارد به رستگاری می‌رسد.



خیلی‌ها می‌گویند: «وقت طلاست»، این یک «ضرب المثل» است، ولی اگر دقت کنم متوجه می‌شوم که وقت از طلا هم بیشتر ارزش دارد، زیرا اگر من طلایی را از دست بدهم دوباره می‌توانم با تلاش و کوشش، آن را به دست بیاورم، ولی اگر گنجینه وقت خود را تلف کردم، هرگز نمی‌توانم آن را به دست بیاورم.

مدت عمر من، محدود است، باید از این فرصت‌هایی که دارم کمال استفاده را ببرم و از آن برای رستگاری و سعادت خود بهره بگیرم، اگر بخواهم برای هر چیزی که توجه مرا جلب می‌کند وقت بگذارم از کار اصلی خود باز می‌مانم، اکنون تو برایم چنین می‌گویی: «مسلمان خوب کسی است که از بیهوده‌ها دوری می‌کند».^۲

در این سخن ارزشمند، راه سعادت و موفقیت را بازگو نمودی، انسان‌های موفق کسانی بوده‌اند که وقتی تصمیم به انجام کاری گرفته‌اند به هزاران کار دیگر «نه» گفته‌اند زیرا ظرفیت و استعداد انسان محدود است، کسی که هدف او بندگی خداست، از هر کاری که در راستای بندگی خدا نیست، دوری می‌کند، او کاری را که در مسیر بندگی خدا نیست، بیهوده می‌بیند و به سمت آن، میل پیدا نمی‌کند.

کسی که به این سخن تو عمل کند، نصف راه سعادت را پیموده است. چقدر زیبا گفته‌اند که باید ابتدا دل را از تیرگی‌ها پاک کرد و سپس زیبایی‌ها را به آنجا فراخواند، کسی که به سمت چشمه‌ای می‌رود تا آب گوارا بیاورد، باید ابتدا ظرف خود را از آلودگی‌ها پاک کند و سپس در آن، آب گوارا بریزد.

قرآن در آیه ۳ سوره مؤمنون در این باره سخن گفته است و یکی از ویژگی مهم مؤمنان را «دوری از بیهودگی» بیان کرده است. آری، مؤمن در زندگی به دنبال هدفی مشخص است و آن هدف، رضایت خداست، همه کارهای خود را با توجه به آن هدف می‌سنجد، از گناهان دوری می‌کند، زیرا می‌داند گناه، او را از هدف دور می‌کند.

انسانی که در زندگی هدف بزرگی ندارد، به بیهودگی رو می‌آورد، خودش هم احساس بیهودگی می‌کند. فرهنگ غرب از جهت مادی به انسان همه چیز می‌دهد، اما انسان را به پوچی می‌رساند، برای همین است که روز به روز، آمار خودکشی در غرب بیشتر می‌شود. مؤمن هدفی مقدس را برای خود انتخاب کرده است، همه کارهای او رنگ و بوی خدا را دارد.



بعضی‌ها خیال می‌کنند وقتی به خدا نزدیک شدند، باید با مردم بیگانه شوند، شاید ساعت‌ها دعا بخوانند ولی دریغ از یک لب‌بخند بر روی لب‌هایشان! آنان کار را به آنجا می‌رسانند که بعضی از ساده‌لوحان خیال می‌کنند هر کس بیشتر اخم کند ایمانش قوی‌تر است!

آنان نمی‌دانند که راه ایمان از میان بندگان خدا می‌گذرد و هر مسلمان وظیفه دارد با دیگران با مهربانی رفتار کند و خوش اخلاق باشد. این سخن توست: «ایمان کسی کامل‌تر است که از همه خوشخوتر باشد».^۳

آری، ایمان واقعی آن است که هر قدر نماز بیشتری بخوانم و اشک بیشتری در مقابل خدا بریزم، به همان اندازه هم به شاد نمودن مردم همّت بگمارم و به آنان مهربانی بورزم، اگر فقط به نماز اکتفا کنم نمی‌توانم به اوج ایمان برسم.

پیامبر که شب‌ها تا صبح به نماز می‌ایستاد وقتی در میان مردم حضور پیدا می‌کرد همواره لبخند می‌زد و به آنان مهربانی می‌نمود.

اگر من با کسی رفت و آمد نداشته باشم، دیگر خوش اخلاقی معنایی ندارد، ولی اسلام می‌خواهد انسان در متن جامعه باشد با انزوایی مخالف است، کسی که در متن جامعه است باید خوش اخلاق باشد، با دیگران مهربان باشد، به دیگران حسادت نوزد، دروغ نگوید، تهمت نزند، دل کسی را با رفتار خود به درد نیاورد و...

جامعه‌ای که کمالات اخلاقی در آن موج می‌زند، از ایمان بهره‌ زیادی دارد، ولی اگر در جامعه‌ای که من در آن زندگی می‌کنم، دروغ، تهمت، تندخویی و... زیاد باشد، آن جامعه از ایمان فاصله گرفته است هر چند که صف‌های نماز در مسجد شلوغ باشد و در ماه رمضان، همه روزه بگیرند.



روز قیامت در پیش است، روزی که سختی‌های فراوان دارد، بیشتر انسان‌ها در حیرت و سرگردانی هستند و ترس از آتش جهنم وجود آنان را فرا می‌گیرد، به راستی چه کسانی از آن سختی‌ها در امان هستند و هیچ ترسی به دل ندارند؟

آقای من! تو اکنون پاسخ این سؤال مرا این‌گونه می‌دهی: «کسانی که در این دنیا برای نیازهای مردم تلاش می‌کنند در روز قیامت از هر سختی و ترسی در امان خواهند بود».^۴

آری، گره‌گشایی از کار مردم و کمک کردن به آنان، بهترین راه رسیدن به رحمت خداست، کسی که به دیگران کمک می‌کند در روز قیامت در سایهٔ رحمت خدا خواهد بود. کاش من به این باور برسم که اگر دلی را شاد کنم و

برای رفع گرفتاری مؤمنی قدم بردارم، خدابه اندازه هزار حج قبول شده به من پاداش می‌دهد و نزد خدا از هزار حاجی برتر هستم، به راستی که برآوردن حاجت مؤمن، بهتر از هزار حجّ قبول شده است. (البته کسی که مستطیع شده است باید به سفر حجّ برود و این وظیفه مهم خود را انجام بدهد، هیچ چیز نمی‌تواند جای این عمل واجب را بگیرد).^۵

کاش یقین داشتم که وقتی برای رفع مشکل مؤمنی از خانه بیرون می‌آیم هزاران فرشته به من نگاه رحمت دارند و در سایهٔ مهربانی آنها راه می‌روم و هر قدمی که برمی‌دارم خدا برایم ثواب کار نیک، می‌نویسد و گناهی از گناهانم را می‌بخشد!^۶

کاش چشمِ دلم باز بود و خودم، این همه عظمت را می‌دیدم که وقتی برای کمک به دیگران قدم برمی‌دارم، در ملکوت آسمان‌ها چه غوغایی برپا می‌شود! به راستی من چقدر از عرفان واقعی فاصله گرفته‌ام؟ برای رسیدن به معنویت و کمال چه بیراهه‌هایی را پیموده‌ام! کاش یک نفر زودتر به من می‌گفت اگر می‌خواهی به خدا برسی بیا به مردم خدمت کن و باور کن که این گونه به خدا بسیار نزدیک‌تر خواهی شد.

دشمنان می‌دانند که معارف اصیل اسلام می‌تواند دنیا و آخرت ما را آباد کند، برای همین ما را سوی دیگر می‌برند و کار به آنجا رسیده است که تا سخن از خدا و عرفان می‌شود همه به یاد چله‌نشینی و ذکر و ورد می‌افتند نه به یاد عشق و صمیمیت و خدمت کردن به یکدیگر! اگر با سخن تو آشنا بودیم، به یکدیگر بیشتر کمک می‌کردیم و جامعه ما در کمال سعادت بود.



آقای من! برایم از ارزش علم و آگاهی سخن می‌گویی، تو دوست داری که من در مسیر آگاهی قدم بردارم و می‌خواهی بدانم اگر عملی با آگاهی همراه نباشد ضررش از نفعش بیشتر است، پس برایم چنین می‌گویی: «اگر عالم، عمل کمی انجام بدهد، از او پذیرفته می‌شود و خدا به او چندین برابر پاداش می‌دهد، ولی اگر شخص نادانی که پیرو هوای نفس خویش است، عمل زیادی انجام بدهد خدا آن عمل را از او نمی‌پذیرد».^۷

این ارزش علم و آگاهی است، خدا به کسی که دنبال فهم و دانستن باشد چندین برابر پاداش می‌دهد، وقتی به سوی شناخت و علم می‌روم، مانند چراغی می‌شوم که جامعه را روشن می‌کنم. ویژگی چراغ، این است که اطراف خود را روشن می‌کند، آنگاه من می‌توانم مانند یک فانوس دریایی باشم و

راهنمای کسانی باشم که در دریای زندگی، راه خود را گم کرده‌اند.
زمانی که وقت می‌گذارم و به مطالعه علم دین می‌پردازم و سخنان
اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خوانم، همچون فانوسی هستم که به دیگران نور می‌بخشد.
آری، اگر یک نفر را به راه راست هدایت کنم، این کار برای من از همه دنیا و
آنچه در آن است، بهتر است.^۱

وقتی عالم، عملی را انجام می‌دهد به جامعه هم روشنی می‌بخشد، دیگران
هم از او بهره می‌برند، برای همین است که خدا چندین برابر به او پاداش
می‌دهد، ولی کسی که نادان است ممکن است کاری را (به خیال آن که کاری
پسندیده است انجام دهد)، در حالی که آن عمل پسندیده نباشد و برای همین
به هیچ پاداشی نمی‌رسد.



من دوست دارم معرفت و شناختم نسبت به خدا زیادتر شود، می‌دانم که عده‌ای در این مسیر به گمراهی افتاده‌اند و خدا را در ذهن خود مانند مخلوقات تصوّر کرده‌اند. شنیده‌ام که عده‌ای از اهل سنت معتقد هستند که خدا در آسمان‌ها روی تخت بزرگی نشسته است و فرمان می‌دهد. حتی آن‌ها این سخن را هم نقل کرده‌اند که وقتی روز قیامت فرا می‌رسد خدا بر تخت پادشاهی خود می‌نشیند و مردم به او نگاه می‌کنند و گروهی هم در پای آن تخت به سجده می‌افتند!

آقای من! اکنون وقت آن است برایم درباره خدا سخن بگوی، من باید «توحید» را از تو فرا بگیرم، پس به سخن تو گوش فرا می‌دهم:

هر کس می‌خواهد خدا را بشناسد باید به قرآن مراجعه کند و ببیند که خدا در قرآن، خودش را چگونه معرفی کرده است، هرگز نباید صفتی را به خدا نسبت داد که در قرآن نیامده است!

خدای یگانه و بی‌نیاز، او نه می‌زاید و از کسی هم زاده نشده است. او همسر و فرزند و شریکی ندارد.

او زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد، توانایی است که هرگز ناتوان نمی‌گردد، قدرتمندی است که هرگز شکست نمی‌خورد، بردباری است که عجله نمی‌کند، او هرگز نابود نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد.

خدا هرگز نیازمند نمی‌شود، عزیزی است که هرگز ذلیل و خوار نمی‌شود، دانایی است که هرگز نادان نمی‌گردد. او عادل است و هرگز ستم نمی‌کند، او به بندگان خود عطا و بخشش می‌کند و هرگز بخل نمی‌ورزد.

او همه جا هست و لحظه‌ای از بندگان خود بی‌خبر نیست. هر چه در جهان وجود دارد، آفریدهٔ اوست. فقط اوست که آفریده نشده است.

فقط اوست که آغازی و پایانی ندارد. قبل از او هیچ آفریده‌ای نبوده و بعد از او نیز هیچ آفریده‌ای نیست. هر صفت و ویژگی که در مخلوقات می‌بینی، آن صفت در خدای تو وجود ندارد. خدا بالاتر و والاتر از همهٔ آنهاست.^۹

اینجا سخن تو به پایان می‌رسد، دیگر وقت آن است که ساعت‌ها به این سخن فکر کنم تا بتوانم خدا را بهتر بشناسم.



به کسی که پدر یا مادر خود را در کودکی از دست داده است «یتیم» می‌گویند و اگر کسی به یتیم رسیدگی کند، خداوند به او نظر رحمت می‌کند و او را از ثواب زیادی بهره‌مند می‌سازد.

همین‌طور کسی که از امام زمان خویش دور افتاده است، «یتیم» است، امام‌زمان، نقش پدر را برای همه دارد، خدا چنین صلاح دیده است که سال‌های سال، امام‌دوازدهم از دیده‌ها پنهان باشد و شیعیان به «روزگار غیبت» گرفتار شوند. مردم در روزگار غیبت، ایتام آل محمد علیهم‌السلام هستند و نیاز به این دارند که عالمان راستین، راه سعادت را برای آنان بازگو کنند.

اکنون تو از آن روزگار برای من سخن می‌گویی و نقش عالمان راستین را برایم بازگو می‌کنی، این سخن توست: «وجود یک عالم که ایتام آل محمد را از

گمراهی نجات می‌دهد از هزار عابد برای شیطان سخت‌تر است».^{۱۰}

شیطان سوگند یاد کرده است تا انسان‌ها را گمراه کند. در روزگاری که امام‌زمان از دیده‌ها پنهان است، نگه داشتن دین کار سختی است، فتنه‌ها از راه می‌رسند، تاریکی‌ها فضا را فرا می‌گیرد، چه بسا گروهی از دین خود دست برمی‌دارند و راه شیطان را می‌پیمایند، کسی که به عبادت مشغول است فقط به فکر نجات خود است، ولی عالم وارسته به فکر نجات دیگران است، او با سخنان خویش، راه سعادت را برای مردم آشکار می‌سازد، در پرتو سخنان اوست که مؤمنان، فتنه‌ها را می‌شناسند و از فریب خوردن نجات پیدا می‌کنند. چقدر مناسب است این سخن حضرت علی علیه السلام را در اینجا بنویسم که فرمود:

«دیدارِ عالم، نزد خدا بالاتر از هفتاد حجّ و عمره است».^{۱۱}

اگر من سال‌ها نماز بخوانم و چندین بار به حج بروم، ولی با علم و آگاهی بیگانه باشم، ممکن است لحظه‌آخر همه را بر باد بدهم، چقدر افرادی بوده‌اند که یک عمر نماز خواندند، ولی سرانجام فریب شیطان را خوردند و دست از دین خود برداشتند و اسیر فتنه‌های تاریک شده‌اند، پس چقدر خوب است به دیدن عالم وارسته و باتقوا بروم تا هم از علم او بهره ببرم و هم از چنین ثوابی بهره‌مند شوم.



اهل سنت اعتقاد دارند که اگر کسی در هنگام نماز از مقابل آنان عبور کند، نماز آنها باطل می‌شود! آن‌ها خیال می‌کنند که وقتی رو به قبله می‌ایستند و نماز می‌خوانند، عبور یک انسان، ارتباط آنها را با خدا قطع می‌کند.^{۱۲}

«سفیان» یکی از بزرگان اهل سنت بود، او به مکه آمد و مشغول طواف خانه خدا شد. بعد از طواف، نگاهش به تو افتاد. دید که تو نماز می‌خوانی و مردم از جلوی تو عبور می‌کنند و تو مانع آنان نمی‌شوی! او از دیدن این منظره خیلی تعجب کرد، با خود گفت: «این نماز که باطل است!!».

او با خود گفت: «چقدر خوب است بروم و با او سخن بگویم، او نمی‌داند که نباید در هنگام نماز کسی جلو او باشد، آخر او چگونه می‌خواهد با خدا ارتباط برقرار کند؟».

او صبر کرد تا نماز تمام شد، نزدیک آمد و سلام کرد و جواب شنید و بعد

چنین گفت:

– چرا شما اجازه می‌دهید در موقع نماز، مردم از مقابل شما عبور کنند؟

– آن خدایی که من او را می‌پرستم از همه کس و همه چیز به من نزدیک‌تر

است. ۱۳

و این‌گونه بود که او فهمید خدا آن قدر به ما نزدیک است که هیچ چیز

نمی‌تواند مانع بین ما و او شود.



می‌دانم که باید اهل فهم و تدبّر باشم و قرآن را فقط برای ثواب نخوانم، بلکه باید به معنای سخن خدا فکر کنم، یک روز که قرآن می‌خواندم به این آیه رسیدم: ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾.^{۱۴}

با خود فکر کردم منظور خدا از این آیه چیست. خدا می‌گوید: «من به شما نعمت‌های آشکار و پنهان داده‌ام». چقدر خوب بود که تفسیر این آیه را می‌دانستم. به جستجو پرداختم، فهمیدم که یکی از یارانم، درباره این آیه از تو چنین سؤال کرده است:

– آقای من! منظور خدا از نعمت آشکار و پنهان در این آیه چیست؟
– منظور از نعمت آشکار، همان امام است که در میان مردم است و آنها می‌توانند او را ببینند، اما منظور از «نعمت پنهان»، امامی است که از دیده‌ها

پنهان باشد.

— آیا می‌شود که امام، غایب شود و کسی او را نبیند؟

— آری! امام دوازدهم برای مدتی از دیده‌ها پنهان خواهد شد، البته درست است که او امام غایب است اما یادش در قلب شیعیانش زنده خواهد بود و هرگز او را فراموش نخواهند کرد. وقتی او ظهور کند، برای دنیا، عدل و داد را به ارمغان خواهد آورد.^{۱۵}

آقای من!

برایم از روزگار غیبت مهدی علیه السلام سخن گفتم، من لحظه‌ای باید فکر کنم، کجا مانده‌ام؟ چگونه زندگی می‌کنم؟ آیا غیبت امام‌زمان را عادی می‌دانم و به آن عادت کرده‌ام؟ آیا او را فراموش کرده‌ام و اسیر فتنه‌های روزگار شده‌ام؟ دشمنان که تکلیفشان مشخص است، آنان از غیبت امام‌زمان، خشنودند، اما من چه می‌کنم؟ کجا ایستاده‌ام؟ وقتی غیبت امام را مصیبت ندانم، به غفلت گرفتار شده‌ام و با این غفلت، دل او را به درد آورده‌ام و دشمنانش را خشنود کرده‌ام! وای بر من که بدون حضور امام خویش، احساس راحتی می‌کنم، از بس او را صدا نزدم و به فکر او نبودم، دیگر بی‌خیال ظهورش شدم، آری، وقتی که یاد او رها شد، یاد دیگران در دلم جای گرفت... من باید توبه کنم، باید شیعه واقعی گردم، شیعه واقعی هرگز از یاد امام‌زمانش غافل نمی‌شود...



یونس، یکی از یاران شما بود، روزی از روزها او به دیدار شما آمد و چنین

پرسید:

– آقای من! آیا شما امام قائم هستید؟

– ای یونس! منظور تو از «قائم» کیست؟ تو می خواهی بدانی آن امام قائم که

زمین را از عدل و داد پر کرده و دشمنان را نابود خواهد کرد، کیست؟

– آری! مولای من!

– بدان پنجمین امام بعد از من، «قائم» است، همان کسی که قیام خواهد

نمود و حکومت عدل الهی را برپا خواهد نمود. ای یونس! بدان که او مدّتی

طولانی از دیده‌ها پنهان خواهد شد و بعد ظهور خواهد نمود.

– شیعیان در آن روزگار غیبت چه خواهند کرد؟

– در آن روزگار عده‌ای از دین خود دست برخواهند داشت، اما دیگران بر اعتقاد خود باقی خواهند ماند و منتظر آمدن او خواهند بود. ای یونس! خوشا به حال آن کسانی که در روزگار غیبتِ امام‌زمان، بر ولایت ما ثابت بمانند و از دشمنان ما بیزاری جویند.

– آنها چه جایگاه و مقامی خواهند داشت؟

– چه چیزی بهتر از این که آنان از ما خواهند بود و ما نیز از آنان. آنها ما را به عنوان امامان خود انتخاب کرده‌اند و ما نیز آنان را به عنوان شیعیان خود!

– مولای من! آنها در روز قیامت کجا خواهند بود؟

– ای یونس! شیعیانی که روزگار غیبت فقط بر ولایت و امامت امام‌زمان علیه السلام باقی بمانند، به خدا قسم، در روز قیامت در جایگاه و درجهٔ ما خواهند بود.^{۱۶}



اسم او «ابن یقظین» است، از بغداد به مدینه آمد تا تو را ببیند و سپس مراسم حج را به جا آورد. وقتی به خانه تو می‌رسد، وجودش سراسر شوق می‌شود، با خود فکر می‌کند وقتی خدمت تو برسد چه بگوید که هزار سخن نگفته دارد. نفس عمیقی می‌کشد و در خانه را می‌زند، تو از پشت در به او چنین پاسخ می‌دهی: «تو را نمی‌پذیرم. برو! چرا اینجا آمده‌ای؟».

ابن یقظین تعجب می‌کند، تو که امام مهربانی‌ها هستی، چرا او را از در خانه‌ات می‌رانی؟ اشک در چشمانش حلقه می‌زند. با خود می‌گوید: «من چه کرده‌ام؟ چه خطایی از من سرزده است که آقایم مرا نمی‌پذیرد؟».

هر چه منتظر می‌شود تو در خانه را باز نمی‌کنی، او برمی‌گردد، آن شب خیلی فکر می‌کند؛ ولی به نتیجه‌ای نمی‌رسد. فردا به مسجد می‌رود، نماز می‌خواند و

گریه می‌کند، ناگهان وارد مسجد می‌شوی، او از جا بلند می‌شود و خدمت شما می‌رسد و می‌گوید: «آقای من! گناه من چه بود که شما مرا به خانه راه ندادید؟».

در جواب چنین می‌گویی: «آیا به یاد داری وقتی در بغداد بودی ابراهیم به در خانه تو آمد، همان ابراهیم که ساربان شتر بود. او مشکل بزرگی داشت و نمی‌توانست تا صبح صبر کند. به هزار امید به در خانه تو آمده بود؛ ولی تو جوابش را ندادی و دل او را شکستی. مگر نمی‌دانی اگر دل شیعه ما را بشکنی دل ما را شکسته‌ای؟»

ابن یقطین به فکر فرو می‌رود. به یاد می‌آورد که در آن شب بارانی چه کرد. پاسی از شب گذشته بود که صدای در خانه‌اش به گوشش رسید. خدمتکارش به او گفت که ابراهیم آمده است و با تو کار دارد؛ ولی او ناراحت شد که چرا مردم نمی‌گذارند شب هم آرامش داشته باشد! پس او را نپذیرفت و دل او را شکست.

ابن یقطین از رفتار آن شب خود، پشیمان می‌شود و چنین می‌گوید: «آقای من! من اشتباه کردم. قول می‌دهم که وقتی به بغداد برگردم به دیدار ابراهیم بروم و او را راضی کنم. اگر اکنون به بغداد برگردم دیگر به مراسم حج نمی‌روم».

تو چنین پاسخ می‌دهی: «مگر نمی‌دانی تا زمانی که یکی از شیعیان ما از دست تو ناراحت باشد، خدا حج تو را قبول نمی‌کند».

دل ابن یقطین می‌شکند. چه باید بکند؟ رو به آسمان می‌کند و اشک می‌ریزد

و می‌گوید: «خدایا اشتباه کردم، خودت مرا ببخش!»، تو به او می‌گویی: «امشب وقتی هوا تاریک شد به سوی قبرستان بقیع برو، در آنجا شتری می‌بینی سوار بر آن شتر شو و به بغداد برو و برگرد». او خیلی خوشحال می‌شود، منتظر می‌ماند شب فرا برسد.

هوا تاریک شده است و او در قبرستان بقیع است، نگاه می‌کند، شتری را می‌بیند. سوار بر آن می‌شود، لحظه‌ای می‌گذرد. خود را در شهر بغداد می‌بیند. درنگ نمی‌کند، به سوی خانه ابراهیم می‌رود. در می‌زند. ابراهیم از خانه بیرون می‌آید، تا نگاهش به ابن یقطین می‌افتد تعجب می‌کند، ابن یقطین سلام می‌کند و از او می‌خواهد تا او را حلال کند.

ابراهیم نگاهی به او می‌کند، می‌داند که منظورش چیست. برای همین می‌گوید: «من تو را بخشیدم» ولی ابن یقطین به این اکتفا نمی‌کند. صورت خود را بر روی زمین می‌گذارد و به ابراهیم می‌گوید: «پایت را روی صورتم بگذار!». ابراهیم تعجب می‌کند...

بعد از خداحافظی، ابن یقطین سوار بر شتر می‌شود و بار دیگر به مدینه باز می‌گردد، بعد از لحظاتی خود را در قبرستان بقیع می‌بیند، از شتر پیاده می‌شود و به سوی خانه تو می‌آید، وقتی او را می‌بینی لبخند می‌زنی و او را به خانه دعوت می‌کنی و او دوباره کنار تو، آرامش را تجربه می‌کند، اکنون او می‌داند که تو از او راضی و خشنود هستی...^{۱۷}

۱۲

ما انسان‌ها بسیار فراموشکار هستیم و اگر همواره در ناز و نعمت باشیم چه بسا خدا را فراموش می‌کنیم.

برای همین گاهی خدا برای آنکه جلوی غفلت ما را بگیرد ما را به بلایی مبتلا می‌کند تا از خواب بیدار شویم و دوران غفلت ما طولانی نشود. به هر حال همه کارهای خداوند از روی حکمت می‌باشد و به خیر و صلاح بنده او است.

آن سخن تو را به یاد می‌آورم که چنین فرمودی: «ایمان شما کامل نمی‌شود تا زمانی که بلا را نعمت بدانید».^{۱۸}

آری، بلایی که بر ما وارد می‌شود باعث می‌شود تا گناهانمان بخشیده شوند و قلب ما آمادگی پیدا کند تا به خدای مهربان نزدیک شویم. انسانی که به بلا

گرفتار شده است با سرعت زیادی می‌تواند پله‌های کمال معنوی را طی نماید و از مقربان درگاه خدا شود.

این سخن دیگر توست: «هر چقدر به ایمان مؤمن افزوده شود، بر بلا و سختی‌های او هم افزوده می‌شود».^{۱۹}

وقتی دنیا، معشوق من باشد، طبیعی است که دنیا را یک عشرتکده می‌دانم، خیال می‌کنم کار من در اینجا خوردن و خوابیدن است؛ ولی اگر دنیا برای من تنگ شد، نگاهم به بلا فرق خواهد کرد.

اگر باور کنم دنیا یک راه است و آمده‌ام که بروم، پس باید دنیا به گونه‌ای باشد که مرا اسیر خود نکند؛ زیرا راهی که مرا به سوی خود بکشد و مرا اسیر خود کند، باتلاق است.

خدا دنیا را «خانهٔ بلا» قرار داد تا من اسیر دنیا نشوم و به آن وابسته نگردم؛ به همین دلیل، هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند. من در این دنیا مسافری هستم، آمده‌ام تا بروم. خودشناسی، سرمایهٔ من است؛ ولی دنیا فریبنده است و هر لحظه دلم را به چیزی مشغول می‌کند. برآستی من چگونه می‌توانم به سلامت از این دنیا بگذرم؟ چگونه می‌توانم به خوبی این سفر را به پایان ببرم؟

آفت‌ها در کمین من است، عشق دنیا، حسد، غرور، بخل و... چگونه می‌توانم از همهٔ این آفت‌ها، در امان بمانم؟ چگونه می‌توانم دل خود را بیمه کنم تا اسیر خاک و خاکی‌ها نشود و آسمانی باقی بماند؟ فقط بلا می‌تواند مرا از غفلت

بیدار کند و دل مرا از این دنیا جدا کند، وقتی بلاهای سخت فرامی‌رسد، با همه وجود به خدا رو می‌کنم، از او یاری می‌خواهم و به او توکل می‌کنم. آری، «بلا» درمان دردهای من است، بلا آمده است تا دل مرا از آنچه نابود می‌شود جدا کند. بلا، دواي درد غرور و غفلت است. اکنون می‌فهمم چرا خدا زندگی این دنیا را با بلا همراه ساخته است. اگر من مسافر نبودم، اگر زندگی من فقط این دنیا بود و آخرتی نبود، باید اعتراض می‌کردم که چرا در دنیا این قدر بلا و سختی می‌بینم.

من مسافر هستم و باید به وطن اصلی خویش بازگردم. من از ملکوت هستم و باید به آنجا بازگردم، اکنون می‌فهمم چرا خدا دنیا را برای دوستانش، سرزمین بلاها قرار داده است.



خیلی‌ها مشتاق بهشت هستند و آرزو دارند که به آن برسند، ولی آیا می‌شود که بهشت مشتاق ما بشود؟ آیا راهی برای رسیدن به این مقام وجود دارد؟ روزی از روزها تو به یاران خود رو کردی و چنین فرمودی: «بدانید بهشت مشتاق کسی می‌شود که مسجد را جارو بزند و در پاکیزگی آن بکوشد».^{۲۰} آری، مسجد خانه خدا است و آن قدر عزیز است و حرمت دارد که اگر کسی در پاکیزگی آن بکوشد، بهشت به او عشق می‌ورزد! وقتی به مسجد می‌روم و جارو در دست می‌گیرم تا آن جا را برای بندگان خوب خدا تمیز کنم، نزد خدا، آن قدر مقام پیدا می‌کنم و آن قدر عزیز می‌شوم که بهشت آرزوی وصال مرا می‌کند!

یادم نمی‌رود چند سال قبل به مسجدی رفته بودم ولی آن مسجد مرتب و

منظم نبود، عده‌ای از جوانان را جمع نمودم و برای آنان این سخن تو را بازگو نمودم، روز بعد که به آنجا رفتم، دیدم که مسجد مثل دسته گل شده است، تمیز و خوشبو و دوست‌داشتنی!

آری اگر جوانان با سخن تو آگاه بشوند مسجدهای ما همیشه غرق پاکیزگی و تمیزی می‌شود. خدا هیچ مکانی را در روی زمین به اندازه مسجد دوست ندارد، مسجد خانه‌ی خداست، برای همین ما می‌توانیم با احترام به مسجد رحمت خدا را به سوی خود جذب کنیم.

۱۴

اگر بخواهم راه کمال را بیمایم، باید هر صبح که از خواب برمی‌خیزم تصمیم بگیرم در طول روز از یاد خدا غافل نشوم و از گناه و معصیت دوری کنم. این مرحلهٔ اول است، درواقع من با خود پیمان می‌بندم بندگی خدا را بنمایم. بعد از آن در طول روز باید مراقب باشم که هر لحظه به یاد پیمان خودم باشم. شب که فرارسید لحظاتی به فکر فرو بروم و به صورت دقیق همهٔ اعمال آن روز خود را محاسبه کنم. اگر توانسته بودم به پیمان خود وفادار بمانم شکر خدا را به جا آورم که این کار جز به توفیق او نبوده است، اگر هم کوتاهی داشته‌ام باید توبه کنم و تصمیم بگیرم جبران کنم، قبل از آنکه خواب به چشمم بیاید باید از خدا طلب بخشش کنم، چراکه معلوم نیست فردا زنده باشم. خیلی‌ها به این امید که فردا توبه خواهند کرد، مرگشان در خواب فرارسید و

دیگر از خواب بیدار نشدند، شاید من هم یکی از آنان باشم!

* * *

من خود را شیعهٔ شما می‌دانم و چه بسا با این ادعا بر دیگران فخر می‌فروشم؛ ولی آیا شما مرا شیعهٔ خود می‌دانید؟ اگر بخواهم به پاسخ این سؤال برسم باید به این سخن تو عمل کنم که چنین گفتم: «کسی که هر روز اعمال و کردار خود را محاسبه نکند، شیعهٔ ما نیست.»^{۲۱}

آری، شیعهٔ واقعی کسی است که هر شب قبل از خواب، اعمال خود را بررسی می‌کند. این کار باعث می‌شود او دچار غفلت نشود. چنین کسی دیگر شیفتهٔ دنیا نمی‌شود. همهٔ کسانی که به اوج کمال رسیده‌اند به وسیلهٔ محاسبه این راه را پیموده‌اند. محاسبه زنگار غفلت را از دل می‌زداید و یاد مرگ را در دل زنده می‌کند.

من نمی‌دانم مرگ چه زمانی به سراغ من می‌آید، من نمی‌دانم شب آخر زندگی من، چه زمانی است؛ اما وقتی عادت کرده باشم هر شب قبل از خواب، لحظاتی به محاسبهٔ کردار خود بپردازم، سعادت بزرگی را کسب کرده‌ام. وقتی من هر شب، از گناهایی که در طول روز انجام داده‌ام، توبه کنم و تصمیم بگیرم خطاهای خودم را جبران کنم، برای مرگ آمادگی خواهم داشت.

۱۵

چه چیزی بهتر از این است که یک روز امام زمان را به خانه‌ام دعوت کنم و آن حضرت بر سر سفره من بنشیند؟ چقدر خوب است که به آن حضرت هدیه‌ای بدهم و باعث خوشحالی‌اش بشوم! به راستی کدام شیعه است که چنین آرزویی را به دل نداشته باشد؟ ولی چه کنیم که توفیق، یار ما نیست، ما کجا و حضور امام زمان علیه السلام در خانه ما کجا!

اکنون به یاد این سخن تو می‌افتم که به شیعیان خود چنین گفتم: «هر کس نمی‌تواند به زیارت ما بیاید، پس به زیارت دوستان ما برود!».^{۲۲}

آری، روزگار غیبت است، و من نمی‌توانم امام خود را ببینم، و او را زیارت کنم، ولی می‌توانم همین الان به دیدن یکی از دوستان خوبم بروم که عشق اهل بیت علیهم السلام را به سینه دارد، اگر در این کار اخلاص داشته باشم، همانند این

است که امام خویش را دیده‌ام.

سخن تو این‌گونه ادامه پیدا می‌کند: «هر کس نمی‌تواند به ما نیکی و احسان کند؛ به شیعیان ما نیکی کند».^{۲۳}

مگر آرزو نداشتیم به امام زمان علیه السلام خود خدمت کنیم؟ مگر آرزو نداشتیم امام زمان علیه السلام را مهمانِ خانه خود کنیم؟ باید برخیزیم و چند نفر از فقرا را به خانه خود دعوت کنیم و آنها را بر سر سفره خود مهمان نماییم، در جامعه ما چقدر افراد مؤمنی هستند که زیر بار قرض هستند، باید یکی از آنها را پیدا کنیم و قرض او را ادا کنیم، باید به این باور برسیم که با این کار قلب امام زمان را خوشحال می‌کنیم و آن‌گاه خدا هم از من خشنود می‌شود و به من افتخار می‌کند.



یکی از شیعیان در کوچه‌های مدینه قدم می‌زد که نگاهش به تو افتاد، جلو آمد و سلام کرد، پاسخ شنید، سپس چنین گفت: «چه شده است که موهای سرو صورت‌تان را رنگ کرده‌اید؟».

در جواب به او چنین گفتی: «اگر مرد به خود برسد و خود را زینت کند باعث عفت و پاکدامنی همسرش می‌شود».^{۲۴}

آری! اسلام دین کاملی است و دستورات مهمی برای سلامت زندگی فردی و اجتماعی دارد، همان‌گونه که زن باید خود را برای شوهرش آراسته کند، مرد هم باید به خود رسیدگی کند و همواره آراسته باشد. بی‌توجهی به این دستور می‌تواند باعث دلسردی زن از زندگی بشود.

پولی که پیامبر برای خرید عطر مصرف می‌کرد بیش از پولی بود که برای غذا

و خوراک خود می‌پرداخت.^{۲۵}

ما باید از رفتار پیامبر خود الگو بگیریم، بعضی‌ها در خانه خود را خوشبو نمی‌کنند، فقط گاهی که می‌خواهند مهمانی مهمی بروند از عطر استفاده می‌کنند، به راستی چرا آنها چیزهای خوب را برای غریبه‌ها می‌خواهند و شریک زندگی خود را از آن محروم می‌کنند؟ چقدر زیباست که مردان جامعه ما با همسر خود به خرید بروند و عطری را که او دوست دارد خریداری کنند و در خانه که کنار همسرشان هستند از آن عطر استفاده کنند.



امروز کسانی تلاش می‌کنند تا جوانان ما را از عقاید اصیل شیعه جدا کنند و سخنان باطلی را در جامعه مطرح می‌کنند. اصل سخن آنان این است: «انسان باید پیرو مذهب عشق باشد و با هیچ‌کس دشمنی نکند، انسان عاشق، فرعون و موسی، ابلیس و آدم را یکسان ببیند و به آن درجه از عرفان می‌رسد که به علی علیه السلام، معاویه، عمر و ابوبکر، عشق می‌ورزد و همه آنان را دوست می‌دارد». به راستی که این سخن، چقدر با باورهای شیعه فاصله دارد! هر کس از راه قرآن و اهل بیت علیهم السلام جدا شود، به گمراهی می‌افتد و راه سعادت را گم می‌کند. نکند که من هم مثل عده‌ای شده باشم که محبت دشمنان اهل بیت علیهم السلام در دلم جای کرده باشد! نکند من هم مثل عده‌ای به مذهب عشق، ایمان آورده باشم، همان مذهبی که می‌گوید من نباید با هیچ‌کس (حتی با ستمکاران) دشمنی

کنم!

من برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر ندارم، یا باید به حزب خدا بپیوندم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان آل محمد علیهم السلام بیزاری می‌جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده‌ام. حقیقت دین چیزی جز تولّی و تبرّی نیست. تولّی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبرّی یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن! دین یعنی این که من دوستان خدا را دوست بدارم و دشمنان خدا را هم دشمن بدارم! تبرّی، یعنی شیطان‌ستیزی و شیطان‌گریزی!

* * *

آقای من! روزی از روزها به شیعیان خود رو کردی و چنین گفتی:
در جهنّم درّه‌ای وجود دارد که به آن «درّه محیط» می‌گویند، اگر درّه‌ای از آتش آن به زمین برسد، همه زمین نابود می‌شود.
کسانی که در جهنّم گرفتار عذاب هستند از عذاب آن درّه به خدا پناه می‌برند!
در آن درّه، کوهی وجود دارد، هر کس در آن درّه هست از آتش آن کوه به خدا پناه می‌برد.
در آن کوه، چاهی است که هر کس در آن کوه است از عذاب آن چاه به خدا پناه می‌برد...
در آنجا هفت صندوق است، در هر کدام از آن صندوق‌ها، یک نفر به عذاب گرفتارند.

آن هفت نفر اینان هستند:

۱ - «قایل» که برادرش را به قتل رساند.

- ۲ - «نمرود» که با ابراهیم علیه السلام دشمنی کرد و آن حضرت را به آتش انداخت.
- ۳ - «فرعون» که ادعای خدایی کرد.
- ۴ - «یهودا» که دین موسی علیه السلام را تحریف کرد.
- ۵ - «بولس» که دین عیسی علیه السلام را منحرف کرد و باعث گمراهی مردم شد.
- ۶ و ۷ - دو دشمن اصلی اهل بیت علیهم السلام.^{۲۶}
- آری، این هفت نفر کسانی بودند که با حق و حقیقت، دشمنی کردند و مسیر تاریخ را تغییر دادند و برای همین به سخت‌ترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند.

* * *

وقتی سخن تو به پایان رسید، شیعیان فهمیدند کسانی که با شما دشمنی کردند به سخت‌ترین عذاب‌ها گرفتارند، هرچند عده‌ای که از مکتب تشیع به دور هستند برای آنان قداستی ساخته‌اند و آنان را رهبر خود می‌دانند، ولی حقیقت چیز دیگری است...

آن دو نفر که بعد از پیامبر به حضرت فاطمه علیها السلام ستم روا داشتند و در خانه او را آتش زدند در جهنم گرفتار عذابند و شیعه واقعی از آن دو بیزار می‌جوید. آری، بیزاری از دشمنان حق و حقیقت، نیمه‌گمشده دین و راه روشنایی است! لعن بر دشمنان، باعث می‌شود تا مرز بین من و بین خط نفاق و کفر از بین نرود، زندگی من، جهت آسمانی بگیرد و از جهت شیطانی دور بشود.



وقتی صدای اذان بلند می‌شد، به نماز می‌ایستادی و با خدای خویش نجوا می‌کردی، این عادت تو بود که بعد از پایان نماز به سجده می‌رفتی و این چنین دعا می‌کردی:

«أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ».

«خدایا! راحتی هنگام جان دادن و بخشش هنگام حسابرسی روز قیامت را از تو می‌خواهم».^{۲۷}

این دعای مهم تو بود، من که خود را شیعه تو می‌دانم باید همانند تو این خواسته را از خدا بخواهم، اگر خدا این دعا را برای من مستجاب کند، مرگ در نگاه من زیبا خواهد شد، دیگر از مرگ نخواهم ترسید و منتظر عفو و بخشش خدا در روز قیامت خواهم بود.

۱۹

خیلی‌ها به دنبال این هستند که کسی آنان را موعظه کند و پند بدهد، موعظه دل را زنده می‌کند و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌نماید، این سخن تو چقدر حکیمانه است: «هر چیزی که به چشم می‌آید در آن، پند و موعظه‌ای برای تو نهفته است».^{۲۸}

آری، هر نگاهی که در آن پندآموزی نباشد، نگاهی بیهوده است، مؤمن به هر چه می‌نگرد از آن عبرت می‌گیرد، هر آنچه در اطراف او وجود دارد به نوعی با او سخن می‌گوید و با زبان بی‌زبانی پیامی را برای او بازگو می‌کند.

وقتی مؤمن به رودخانه طغیان کرده نگاه می‌کند، چه می‌بیند، آب آن رودخانه، گل‌آلود است و به رنگ خاک است ولی همان آب گل‌آلود وقتی به دریا می‌ریزد زلال می‌شود و دل هر بیننده‌ای را مجذوب زیبایی خود می‌کند.

دل ما هم همین طور است، در زندگی جوش و خروش دائمی داریم، همه وجودمان خروش و حرکت و اضطراب شده است، وقتی ما به دریای یاد خدا می‌افتیم، آرام می‌شویم همچون آن سیل که چون به دریا می‌رسد، آرام و زلال می‌شود.

مؤمن وقتی به ستارگان نگاه می‌کند به فکر فرو می‌رود که چرا ستارگان این قدر زیبا هستند؟ وقتی محیط اطراف ستارگان سیاه و تاریک است این ستارگان جلوه‌نمایی دارند، ولی در روز که تمام آسمان روشن است اصلاً ستارگان به چشم نمی‌آیند. در روزگاری که امام‌زمان علیه السلام در پس پرده غیبت است، اگر کسی پاک بماند، زیبایی دل‌انگیزی دارد. در روزگار غیبت، ارزش مؤمن خیلی زیاد است، زیرا او در اوج سیاهی‌ها و فتنه‌ها، راه صحیح را برگزیده است و در صراط مستقیم گام برمی‌دارد و هرگز وسوسه‌ها او را فریب نمی‌دهد، برای همین است که نور مؤمن در روزگار غیبت، عظمت بسیار زیادی دارد. آنچه در اینجا نوشتم دو مثال بود، آری، مؤمن به هر چه می‌نگرد از آن پندی می‌گیرد و این‌گونه است که از غفلت نجات پیدا می‌کند و همواره در مسیر صحیح قرار می‌گیرد.



یکی از نعمت‌های خدا به انسان این است که عمرش، کوتاه نباشد و بتواند فرصت بیشتری داشته باشد تا زاد و توشه مناسب برای روز قیامت برگیرد، کسانی که در جوانی و به مرگ ناگهانی از دنیا می‌روند چه بسا برای سفر آخرت خویش، آمادگی نداشته‌اند و با دست خالی سرازیر قبر خویش شده‌اند. به راستی چه چیزی می‌تواند عمر انسان را طولانی کند و مرگ ناگهانی را از او دور کند؟ در این سخن تو، پاسخ این سؤال آمده است: «کسی که به برادران دینی خود و خانواده‌اش نیکی کند، عمرش طولانی می‌گردد».^{۲۹}

آری، اگر جامعه ما به این دستور تو عمل کند به سعادت و رستگاری می‌رسد و دیگر کسی در تنگناها و سختی‌ها، تنها نمی‌ماند، روحیه کمک به دیگران باعث می‌شود تا امید در جامعه موج بزند و زیبایی‌ها همه جا را فرا بگیرد.



دنیا، مزرعه آخرت است و خدا به هر انسانی، سرمایه وجودی داده است و او باید از این سرمایه خود بهره‌برد، کسی که تنبلی می‌کند سرمایه خودش را تباه می‌کند. این سخن را تو نقل کرده‌ای: «از تنبلی و بی‌حوصلگی پرهیز کنید که این دو ویژگی، تو را از بهره‌های دنیا و آخرت محروم می‌سازد».^{۳۰}

کسی که در زندگی تنبل و بی‌حوصله باشد در مسیر سعادت، آسیب‌پذیر می‌گردد، آری، یکی از بدترین دشمن‌های انسان که از درون خود او سر منشأ می‌گیرد، همین تنبلی و بی‌حوصلگی است و ریشه شکست‌ها و بدبختی‌های دنیا و آخرت می‌باشند.

تنبلی باعث می‌شود که انسان کاری را شروع نکند، ولی در بی‌حوصلگی، کار را شروع می‌کند ولی به پایان نمی‌رساند، این دو ویژگی در هر کس باشد در

زندگی فردی و اجتماعی به مشکلات مختلف برمی‌خورد و زاد و توشه‌ای هم برای آخرت خود آماده نمی‌کند.

انسان‌های تنبل و بی‌حوصله، آرام‌آرام به سمت توجیه تنبلی‌های خود پیش می‌روند. این توجیه‌ها، به اصول اعتقادی آنها رسوخ می‌کند و آنها را به سستی عقیده دچار می‌سازد تا آن جا که اگر موفقیت دیگری را می‌بینند عدالت خدا را زیر سؤال می‌برند.

اگر من آسیب در عقاید را برای خود و خانواده‌ام نمی‌پسندم، باید با تنبلی و کسالت در خود و خانواده‌ام مبارزه کنم، چه بسا فرزندسالاری در نسل امروز، آمار ابتلا به تنبلی و کسالت را در جوانان افزایش می‌دهد و این هشدار جدی است.

بسیاری از افرادی که دچار تنبلی و بی‌حوصلگی بوده‌اند با تغذیه سالم و ورزش توانسته‌اند به نشاط برسند، تغذیه ناسالم و عدم تحرک می‌تواند علت اصلی تنبلی و بی‌حوصلگی باشد. چقدر به جاست که با مشاوران علوم تغذیه و تندرستی در این زمینه مشورت شود و از آنها راهکار لازم گرفته شود.

۲۲

روز قیامت که فرا برسد، خدا بهشت را برای بندگان خوب خود آماده می‌کند و بوی خوش بهشت، همه جا را فرا می‌گیرد. همه بوی بهشت را احساس می‌کنند مگر کسانی که با پدر و مادر خویش بدرفتاری کرده‌اند، همان کسانی که عاق پدر و مادر شده‌اند.^{۳۱}

آری، باید دقت کنیم مبادا عاق پدر و مادر بشویم، زیرا هر کس چنین بشود برکت از زندگی او می‌رود، عمرش کوتاه می‌شود و خیر از زندگی خود نمی‌بیند، او روی عزت و سربلندی را نمی‌بیند. خدا در روز قیامت به چنین کسی اصلاً نظر مهربانی نمی‌کند.

این سخن توست: «هر کس پدر و مادر خویش را ناراحت نماید، عاق آنها شده است».^{۳۲}

باید حواس خودم را جمع کنم، اگر سخنی گفتم یا کاری کردم که پدر و مادر از من ناراحت شدند، سریع نزد آنها بروم و عذرخواهی کنم، مبادا به پدر و مادر نگاه تندی کنم که این خودش، یک نوع عاق شدن است. اگر راز و رمز سعادت و خوشبختی را می‌خواهم در یک کلام خلاصه می‌شود و آن نیکی و احترام به پدر و مادر است.

باید سعی کنم پدر و مادرم را با نام کوچک صدا نزنم. هیچ‌گاه جلوتر از آنها راه نروم، وقتی وارد مجلسی شدم تا آنها ننشسته‌اند، ننشینم، هنگامی که در حضور آنها هستم با خضوع و خشوع کامل باشم، اگر به چیزی نیاز داشتند، اجازه ندهم که از من خواهش کنند، بلکه زودتر از آن که آنها بگویند، برایشان تهیه کنم. در مقابل رفتارشان به خصوص وقتی که به سنّ پیری رسیدند صبر داشته باشم و باور کنم که از این راه می‌توانم رضایت خدا را برای خود خریداری کنم.

ای کاش به این باور برسیم که پدر و مادر، بهشت گمشده من هستند و قبل از این که آنها را از دست بدهم قدرشان را بدانم و همواره در راه خشنودی آنها گام بردارم و بدانم که از قلب پدر و مادر تا خدا راهی نیست!



در جامعه، مسلمانان با یکدیگر برادر هستند و باید به یکدیگر محبت داشته باشند و هر کس، آرزوی خیر و صلاح برای دیگری بنماید، در چنین جامعه‌ای، صفا و صمیمیت به اوج می‌رسد و راه رستگاری برای همه فراهم می‌گردد. این سخن توسل: «مهم‌ترین حقی که یک برادر دینی بر تو دارد این است که آنچه را به سود دنیا و آخرت اوست به او بگویی و از او پوشیده نداری».^{۳۳} به این سخن فکر می‌کنم، تو از من می‌خواهی که نسبت به دوستان خود، بی‌خیال نباشم، اگر ببینم که یکی از آنان کاری را در پیش گرفته است که به صلاح دنیا یا آخرت او نیست با او سخن بگویم و او را راهنمایی کنم. چه بسا دوست من به خاطر این که اسیر احساسات شده است، نتواند صلاح خود را تشخیص بدهد و آن قدر هم به خود مطمئن باشد که نیازی به مشورت

نبیند و راه خود را انتخاب کند و این مسیر را ادامه بدهد، من که از کنار به او نگاه می‌کنم راحت‌تر می‌توانم تشخیص بدهم که راه او خطاست، اینجاست که وظیفه دارم با او سخن بگویم و او را از راهی که برگزیده است برحذر دارم، این حقی است که او بر گردن من دارد، من نباید بی‌خیال باشم تا او درون چاه بیفتد، باید دستش را بگیرم و او را راهنمایی کنم.

۲۴

اکنون درباره کودکان سخن می‌گوییم و از پدران و مادران می‌خواهی تا به وعده‌هایی که به فرزندانشان می‌دهند عمل کنند، این سخن توست: «اگر به کودکانتان وعده دادید به آن وفا کنید زیرا کودکان می‌پندارند که روزیشان به دست شماست».^{۳۴}

اگر من به فرزندم، وعده‌ای بدهم و به آن عمل نکنم، شخصیت او را حقیر شمرده‌ام و به او درس دروغ‌گویی داده‌ام و با این کار من، اثر تربیتی منفی بر ذهن او نقش می‌بندد.

آری، دوران کودکی، مهم‌ترین دوران زندگی انسان است و در همین زمان است که ساختار شخصیتی کودک، شکل می‌گیرد، تو دوست داری من از کودکم احترام بگیرم و به او شخصیت بدهم، زیرا وقتی من به کودک وعده‌ای بدهم و

به آن عمل نکنم، کودک حس می‌کند که نزد من (که پدرش هستم) محترم نیست و اگر این رفتار من تکرار شود باعث عقده‌های شخصیتی در کودک می‌شود.

احترام به کودک، بهترین راه برای پیشگیری از پیدایش آسیب‌های روانی است، احترام به کودک، اعتماد به نفس را در او تقویت می‌کند و در سایه همین اعتماد به نفس است که او می‌تواند در آینده، شخصیت سالمی در جامعه داشته باشد. من باید به این باور برسیم که فرزندم، پاره تن من است و اگر به او بی‌احترامی کنم در واقع به خودم ضربه زده‌ام و آینده فرزندم را با خطر روبرو کرده‌ام.

۲۵

تو دوست داری من برای زندگی خود برنامه داشته باشم و در اجرای آن برنامه، تلاش و کوشش کنم، هیچ‌کس بدون برنامه و تلاش به موفقیت و رستگاری نرسیده است، لحظه لحظه‌های زندگی، ارزش فراوانی دارند و بهره گرفتن از آنها، باعث رشد و کمال می‌شود و غفلت از برنامه‌ریزی، پشیمانی به بار می‌آورد.

این سخن توست:

تلاش کنید شبانه‌روز خود را به چهار بخش تقسیم کنید:

۱. بخشی برای مناجات با خدا
۲. بخشی برای کار جهت تأمین مخارج زندگی
۳. بخشی برای ارتباط با دوستان مورد اعتمادی که عیب‌هایتان را به شما

گوشزد می‌کنند و شما را دوست دارند.

۴. بخشی برای بهره‌گیری از لذت‌های حلال.

به وسیله این بخش چهارم، توانایی پیدا می‌کنید که وظیفه خود را در سه بخش دیگر به خوبی انجام بدهید.^{۳۵}

به سخن تو فکر می‌کنم، تو از من می‌خواهی که وقتی را برای راز و نیاز با خدا قرار بدهم، این همان چیزی است که در زندگی انسان امروز، جایش خالی است، این مناجات با خداست که به انسان آرامش می‌دهد و او را از اضطراب و نگرانی نجات می‌دهد، خدا بر هر کاری تواناست و از خود ما به ما نزدیک‌تر است.

از طرف دیگر، تلاش برای به دست آوردن روزی، وظیفه هر مسلمان است و این کار نزد خدا با جهاد در راه خدا برابری می‌کند، ولی نکته مهم این است که من نباید چنان سرگرم به دست آوردن ثروت بشوم که قسمت‌های دیگر را از یاد ببرم.

من باید وقتی را برای دیدار با دوستان مورد اعتماد قرار بدهم، با آنان گفتگو کنم و از آنان پندپذیری داشته باشم، اگر بخواهم راه سعادت را بیمایم نیاز دارم که دوستانم، عیب‌ها و خطاهای مرا به من گوشزد کنند. همچنین باید وقتی را برای تفریح، استراحت و لذت‌های حلال قرار بدهم چرا که این باعث می‌شود برای عبادت، کار و پندپذیری، آمادگی پیدا کنم. کسانی که همه وقت خود را صرف کار می‌کنند بعد از مدتی دلزده می‌شوند، شاید به ثروت زیادی برسند، ولی نشاط خود را تباه کرده‌اند، همچنین کسانی که فقط به عبادت

می‌پردازند بعد از مدتی نشاط معنوی خود را از دست می‌دهند.

۲۶

چقدر خوب است که در کارهای خود با دیگران مشورت کنم و این گونه از فکر دیگران برای رشد و کمال خود بهره بگیرم. این سخن توست: «مشورت با شخص خردمندی که دلسوز است باعث نیکبختی و برکت است و تو را به رشد و کمال می‌رساند. چنین مشورتی، توفیقی از طرف خداست».^{۳۶}

آری، کسی که خودخواه است از نظر دیگران بهره نمی‌گیرد و سرانجام به دردسر می‌افتد. وقتی زندگی کسانی را که شکست خورده‌اند را بررسی می‌کنیم می‌بینیم آنان خودمحور بوده‌اند و با دیگران مشورت نکرده‌اند. وقتی انسان با مشکلی روبرو می‌شود یا بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، به نظر دیگران نیاز دارد و بدون استفاده از تجربه‌های آنان نمی‌تواند مسیر زندگی را با موفقیت پیماید.

۲۷

اکنون مرا از تکبر برحذر می‌داری و چنین می‌گویی: «از تکبر بپرهیز و بدان هر کس به اندازه سر سوزن، تکبر داشته باشد وارد بهشت نمی‌شود».^{۳۷}

تکبر بزرگ‌ترین آفت برای سعادت است، اگر من خودم را بالاتر از دیگران ببینم و دیگران را کوچک شمارم به تکبر گرفتار شده‌ام.

وقتی تکبر در جان من ریشه دواند دیگر سخن حقی را از دیگران نمی‌شنوم و چه بسا آن را انکار می‌کنم، من باید از سرنوشت شیطان درس بگیرم، او سال‌های سال، خدا را عبادت کرد و در میان فرشتگان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد، ولی چون خود را بالاتر از آدم علیه السلام می‌دانست حاضر نشد به او سجده کند و از مسیر حق خارج شد و به عذاب خدا گرفتار شد.

نمرود و فرعون و دیگر کسانی که در مقابل پیامبران ایستادند روحیه تکبر

داشتند، آری، تکبر پرده‌ای در برابر چشم انسان می‌افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می‌کند.

کسی که به تکبر گرفتار شده است باید به گذشته و آینده خود فکر کند، به راستی انسانی که در آغاز نطفه‌ای بی‌ارزش است و در پایان کار، مردار گندیده‌ای می‌شود، آیا سزاوار است که به خود ببالد؟

راه درمان تکبر این است که انسان لباس ساده بپوشد، غذای ساده بخورد، در سلام کردن بر دیگران تقدّم جوید، با کوچک و بزرگ گرم بگیرد، اگر او چنین رفتار کند، کم‌کم روحیه تکبر او برطرف می‌شود.



خدا در قرآن، هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی معرفی کرده است، این سخن قرآن است: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».*
«جنّ و انسان را فقط برای عبادت خلق نمودم».
اکنون سؤالی به ذهن می‌رسد: برترین عبادت‌ها کدام است؟ جواب این سؤال چیست: نماز؟ روزه؟ حجّ؟
وقت آن است که سخن تو را با گوش جان بشنوم: «برترین عبادت‌ها بعد از معرفت به خدا، انتظار فرج است».^{۳۸}
آری، بعد از خداشناسی، هیچ چیز همانند انتظار فرج ما را به کمال نمی‌رساند،

*. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

انتظار آمدن مُنجی. انتظار فرا رسیدن زمان ظهور مهدی علیه السلام. وقتی من منتظر ظهور او باشم، در حقیقت به روشنایی و کمال رسیده‌ام، ظهور برای این است که همه انسان‌ها به کمال و زیبایی برسند، وقتی که من در انتظار این زیبایی باشم، خودم نیز زیبا می‌شوم و ارزش پیدا می‌کنم، چرا که تمام فکر و ذهن من به زیبایی می‌اندیشد، من دیگر زیبا فکر می‌کنم، این زیبایی در زندگی من جلوه می‌کند.

آری! در انتظار همه خوبی‌ها بودن، خود مرا هم زیبا می‌کند و این، عین زیبایی است.

وقتی با تمام وجود منتظر آمدن امام‌زمان علیه السلام هستم و برای آمدن او برنامه‌ریزی می‌کنم، ناخودآگاه زندگی خود را به سمت و سویی می‌برم که رنگ و بوی بندگی خدا می‌دهد، اینجاست که در زندگی من، زیبایی‌ها جلوه می‌کند.

۲۹

اکنون می‌خواهی از کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام برایم سخن بگویی، زیارت، نماد محبتی است که شیعه به دل دارد و باعث آن می‌شود که رحمت خدا بر دل‌ها نازل شود.

این سخن توست: «کسی که به امام حسین علیه السلام معرفت داشته باشد و او را زیارت کند، خدا همه گناهان او را می‌بخشد».^{۳۹}

زیارت کربلا، سرّی از اسرار خداست، امام حسین علیه السلام هر چه داشت در راه خدا فدا کرد و نزد خدا آن قدر مقام و جایگاه دارد که خدا، زائر او را این‌گونه مورد رحمت قرار بدهد. کسی که به کربلا می‌رود با این کار خود اعلام می‌دارد که در مسیر صحیح است و شایستگی کسب رحمت خدا را دارد و برای همین هم خدا به او توفیق توبه می‌دهد و او را از همه سیاهی‌ها پاک می‌گرداند. کسی که

به کربلا می‌رود، اندیشه‌اش ریشه در سرزمین ولایت دارد و اگر شیطان او را فریب داده است و گناهی کرده است با آب توبه شسته می‌شود و او توفیق پیدا می‌کند که خطاهایش را جبران کند.

* * *

مناسب می‌بینم در اینجا خاطره‌ای را بنویسم: چند سال قبل، در حیاط خانه‌ما، یک بوته گل یاس بود، فصل بهار که می‌رسید عطر یاس همه خانه و خانه‌های اطراف را پر می‌کرد، هر کس از آنجا عبور می‌کرد، مدهوش این بوی خوش می‌شد، ولی من در بهار دچار حساسیت می‌شدم، (عطسه‌های شدید و سردرد). اول نمی‌دانستم علت چیست، نزد پزشک رفتم او وقتی از من سؤالات زیادی کرد فهمید که من به گل یاس حساسیت دارم. سرانجام مجبور شدم آن بوته را ببرم.

یک سال گذشت، بار دیگر گل یاس سبز شد و قد کشید، دوباره گل‌های خوشبو که همه جا را معطر می‌کرد، بار دیگر گل یاس را بریدم. چاره‌ای نداشتیم. چند سال این ماجرا تکرار شد، من همه شاخه‌های آن درخت را می‌بریدم، اما فایده‌ای نداشت.

یک روز، یکی از دوستانم که کشاورز بود، مهمان من بود، او به من گفت: «اگر هزار بار هم شاخه‌های این گل را ببری، باز هم رشد خواهد کرد، چون ریشه آن سالم است، تو باید ریشه آن را خشک کنی. مقداری آهک بگیر و در آب مخلوط کن و پای گل یاس بریز!».

من این کار را کردم، اتفاقاً چند روز بعد، چند مهمان برای من آمد، آنان به گل

یاس علاقه زیادی داشتند، آنان آن شاخه‌های یاس را دیدند و چقدر از آن تعریف کردند: به به چه گل‌های خوشبویی!

من به آنان گفتم: این گل به زودی خشک می‌شود، باور نکردند، آنان نمی‌دانستند که ریشه گل تباه شده است و به زودی این گل برای همیشه از بین خواهد رفت.

ولایت اهل بیت علیهم‌السلام همانند ریشه آن گل یاس است، ممکن است من همه شاخه‌های آن را نابود کنم، اما چون ریشه آن سالم است، بار دیگر رشد می‌کند، شاخه و گل می‌دهد، کسی که به کربلا می‌رود با ولایت، تجدید پیمان می‌کند و از برکت آن بهره‌مند می‌گردد.

امان از وقتی که ریشه خراب باشد و تباه شده باشد! کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه‌های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه‌اش تباه شده است، به زودی نابود می‌شود و از بین می‌رود.



هر کسی دوست دارد قوی‌ترین مردم باشد و از دشمن نهراسد و وقتی در گرداب سختی‌ها گرفتار شد خود را نبازد. به راستی چگونه می‌توان این قدر قدرت پیدا کرد؟

این سخن توست: «هر کس می‌خواهد قوی‌ترین مردم باشد، پس به خدا توکل کند».

توکل بر خدا این است که انسان کار خود را به دست خدا بسپارد تا خدا به او کمک کند و مشکلات را به دست غیبش حل کند، انسان در زندگی با مشکلات زیادی روبرو می‌شود و احساس می‌کند که به تنهایی نمی‌تواند آنها را حل کند، کسانی که به خدا باور ندارند در این شرایط، ناامید می‌شوند، ولی انسان مؤمن برای ضعف خود به قدرت بی‌پایان خدا چنگ می‌زند و از خدا طلب یاری

می‌نماید و به او توکل می‌کند.

البته بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند، آنان تصوّر می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به خدا امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت خدا چشم بدوزم که خدا کسانی را که به او توکل می‌کنند دوست دارد و آنان را یاری می‌کند.



«یقین» بالاترین مرحله ایمان است، کسانی که به این مرحله رسیده‌اند قله‌های رستگاری را فتح کرده‌اند و از کسانی شده‌اند که خدا به آنان نظر رحمت دارد. یکی از یاران تو دوست داشت بداند چگونه می‌تواند به این مقام برسد، برای همین او نزد تو آمد و درباره یقین، سؤال کرد، تو در پاسخ به او چنین گفتی: «یقین این است که به خدا توکل کنی، تسلیم او باشی، راضی به قضای او باشی و کارهایت را به او واگذار کنی».

آری، کسی که این‌گونه باشد همواره در آرامش است، او به خدا توکل کرده است و تسلیم اوست. به آنچه خدا برایش مقدر کرده است راضی و خشنود است، اگر بلا و سختی‌ها هم به سراغ او بیاید، آن را هدیه‌ای از طرف خدا می‌بیند و همه امور زندگی‌اش را به خدا واگذار کرده است.



خیلی از افراد در زندگی، چنان شیفته دنیا و جلوه‌های پر فریب آن می‌شوند که مرگ را از یاد می‌برند و خیال می‌کنند مرگ از آنان دور است، آنان نمی‌دانند که اگر فردا را جزء عمر خود حساب کنند، مرگ را به خوبی شناخته‌اند، مرگ در کمین انسان است و ناگهان از راه می‌رسد. به راستی که یاد مرگ می‌تواند غفلت‌ها را از دل برطرف کند.

روزی از روزها خبر رسید که یکی از شیعیان تو از دنیا رفته است، همراه با دیگران به تشییع جنازه او رفتی، وقتی می‌خواستند پیکر او را داخل قبر بگذارند نگاهی به قبر او کردی و چنین گفتی: «نگاه کنید، آخر دنیا، این قبر است، چیزی که پایش این است سزاوار است که به آن بی‌رغبت شوید».^{۴۰}

آری، لحظه‌ای که مرگ سراغ انسان می‌آید، دست او از همه دنیا کوتاه

می‌شود، هر چقدر ثروت و قدرت هم داشته باشد دیگر به کار او نمی‌آید، وقتی پیکر انسان را داخل قبر می‌نهند و خاک روی آن می‌ریزند، لحظه تنهایی اوست، بستگان برای لحظاتی کنار قبر او می‌مانند ولی سرانجام همه به خانه‌های خود باز می‌گردند. خوشا به حال کسی که برای سفر آخرتش، زاد و توشه فراهم کرده است و اعمال نیک با خود به همراه دارد.

اسلام از ما خواسته است که در مراسم تشییع جنازه شرکت کنیم، زیرا این مراسم باعث می‌شود از خواب غفلت بیدار شویم، در این مراسم، لحظه‌ای به خود می‌آییم و از غوغای زندگی روزانه و غصه‌های دنیا، گذر می‌کنیم، دقایقی از عطش بی‌پایان دنیاطلبی، فاصله می‌گیریم و باور می‌کنیم که هر چه به دنبال دنیا بدویم و ثروت فراوان جمع کنیم، باید همه را بگذاریم و فقط با کفن وارد خانهٔ قبر شویم.



عده‌ای دوست دارند درباره چگونگی ذات خدا فکر کنند و سخن بگویند، آنان خدا را به چیزهایی مثل «دریا»، «خورشید» مثال می‌زنند، ولی همه سخنان آنان باطل است، تو به ما چنین هشدار داده‌ای: «هر کس درباره ذات خدا سخن بگوید به هلاکت می‌افتد».^{۴۱}

آری، فکر کردن درباره چگونگی خدا، چیزی جز تحیر نصیب ما نمی‌کند، هیچ‌کس نمی‌تواند ذات خدا را درک کند، خدا را نمی‌توان با چشم‌ها دید. او هیچ‌کدام از صفات مخلوقات را ندارد، او غیب است، برای همین هر کس که بخواهد ذات او را بشناسد، چیزی جز تحیر نصیب او نمی‌شود.

تو از ما می‌خواهی تا از فکر کردن درباره ذات خدا پرهیز کنیم، زیرا هیچ‌گاه عقل بشر به آنجا راه ندارد، ما می‌توانیم در مورد آیات و نشانه‌های خدا هر

چقدر می‌خواهیم سخن بگوییم.

به راستی که در جهان هستی شگفتی‌های زیادی وجود دارد، ماه، زمین، خورشید و ستارگان. لحظه‌ای فکر می‌کنم، کره زمین با همه آن عظمت‌هایی که دارد، در مقابل خورشید ذره‌ای بیش نیست. می‌توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد. کهکشان راه شیری (که سیاره زمین و منظومه شمسی در آن می‌باشد) ۲۰۰ میلیارد برابر بزرگ‌تر از حجم خورشید است.

قطر کهکشان راه‌شیری ۱۰۰ هزار سال نوری است، اما خدا کهکشان دیگری را هم خلق کرده است که قطر آن ۶ میلیون سال نوری است، دانشمندان به آن کهکشان «آی. سی ۱۰۱۱» می‌گویند. قطر این کهکشان ۶۰ برابر کهکشان راه شیری است و در آن صد هزار میلیارد ستاره وجود دارد. این کهکشان بیش از یک میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد، نور می‌تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور با این سرعت، یک میلیارد سال طول می‌کشد تا از آن کهکشان به زمین برسد...

این تنها گوشه‌ای از جهان هستی است، خدا همه این‌ها را آفریده است، من هر چقدر می‌توانم باید درباره آنچه خدا آفریده است فکر کنم و از این راه به قدرت بی‌انتهای خدا پی ببرم.



انسان همواره در جستجوی آرامش است و در این راه تلاش می‌کند، ولی کسی که گرفتار حرص و زیاده‌خواهی شده است رنگ آرامش را نمی‌بیند و همواره در رنج و عذاب روحی به سر می‌برد.

حرص باعث می‌شود انسان از آنچه دارد لذت نبرد و همیشه بیشتر و بیشتر بخواهد و از وظیفه اصلی خود هم غافل شود و آن‌قدر سرگرم جمع ثروت گردد که از هدف اصلی خلقت خویش به دور شود و از سعادت و رستگاری محروم بماند. چنین کسی هرگز به مقام رضا، دسترسی پیدا نمی‌کند و به داشته‌هایش راضی نیست و در استرس و نگرانی به سر می‌برد.

اکنون تو برایم از علّت حرص و آزمندی سخن می‌گویی و این بیماری روحی را ریشه‌یابی می‌کنی تا من بتوانم از آن دوری کنم و گرفتار آن نشوم. این

سخن توست: «کسی که باور کند عمرش طولانی است به حرص گرفتار می‌شود».^{۴۲}

کسی که حرص می‌ورزد اگر قدری فکر کند که چه بسا همین فردا، مرگ او فرا برسد، به سادگی این بیماری او درمان می‌شود، کسی که فردا را جزء عمر خود بشمارد، مرگ را به خوبی شناخته است.

چقدر بازیکنانی که در وسط بازی فوتبال، جان داده‌اند و مرگ به آنان فرصت نداد، بازی به اتمام برسد، کشتی‌گیرانی که وسط مسابقه کشتی جان داده‌اند، سخنرانانی که وسط سخنرانی مرده‌اند... همه این‌ها مرا به فکر وا می‌دارد، آری، اگر مرگ را در چند قدمی خود ببینم هرگز گرفتار حرص نخواهم شد.

۳۵

روزی از روزها تصمیم گرفتی تا به خارج از شهر بروی، پس سوار بر اسب شدی و همراه با یکی از یارانانت حرکت کردی، همین‌طور که مسیر را به پیش می‌رفتی، ناگهان از اسب پیاده شدی و روی خود را بر روی خاک گذاشتی و به سجده رفتی.

مدتی گذشت، سرانجام سر از سجده برداشتی، پیشانی و چهره تو، خاک آلود شده بود. آن کسی که همراه تو بود چنین پرسید: «آقای من! چرا در اینجا به سجده رفتیدی؟»، در پاسخ چنین گفتی: «من به یاد یکی از نعمت‌هایی افتادم که خدا به من داده بود. دوست داشتم در مقابل خدای خویش به سجده بروم و شکر آن را بجا آورم». آری، تو دوست نداشتی هنگامی که آن نعمت خدا را یاد کردی با بی‌توجهی از آن بگذری، تو این‌گونه شکر خدا را به جا آوردی.^{۴۳}



تو دوست داری تا ما با یکدیگر مهربان باشیم و در زندگی اجتماعی با محبت باشیم تا جامعه ما در عطش بی‌مهری نسوزد، این سخن توس: «مهرورزیدن به مردم، نیمی از عقل است».^{۴۴}

تو می‌خواهی من به دیگران مهربانی کنم و کارهایی انجام دهم که نشانه محبت و دوستی است، من باید در مشکلات به یاری دیگران بشتابم، اگر آنان خطا و اشتباهی کردند، آنان را بیخشم، با چهره‌ای گشاده با مردم روبه‌رو شوم، با فروتنی با آنان برخورد کنم، سخنان آنان را بشنوم و به آنها احترام بگذارم. اگر رفتار من این‌گونه باشد، به مردم مهرورزی نموده‌ام و به دستور تو عمل کرده‌ام، این سبک زندگی، یک روش عاقلانه است و آثار فراوانی برای خود من هم دارد، دوستان من زیاد می‌شوند، اگر اهل کسب و تجارت باشم مشتریان

من، فراوان می‌گردند، اگر مدیر اجرایی باشم، افرادی که در زیر مجموعه من هستند به من عشق می‌ورزند و وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند، اگر عالم دینی باشم، مردم سخنان مرا با دل و جان می‌پذیرند. ولی اگر رفتار من با مردم، خشن باشد و با آنان با قیافه درهم کشیده روبه‌رو شوم، و به آنان بی‌اعتنایی کنم و تکبر بورزم، همه از اطراف من پراکنده می‌شوند، آن وقت است که در میان جمع زندگی می‌کنم ولی تک و تنها هستم و هیچ‌کس دلش با من نیست.



قناعت یکی از فضایل اخلاقی است، وقتی به حد کفافِ زندگی ام، خرج کنم و خود را بی جهت گرفتار قرض نکنم قناعت پیشه کرده‌ام، افسوس که زندگی‌های امروز، پر از چشم و هم‌چشمی است، خیلی‌ها وام می‌گیرند تا چیزی را بخرند که به آن نیاز جدی ندارند.

تو درباره قناعت به شیعیان خود چنین می‌گویی: «اگر از دنیا به قدری که تو را کفایت کند بخواهی، بدان که کمترین مقدار از دنیا، زندگی تو را کفایت می‌کند ولی اگر از دنیا بیش از اندازه‌ای که تو را کفایت کند بخواهی، بدان که همه دنیا هم بسنده‌ات نخواهد بود».^{۴۵}

بی‌جهت نیست که می‌گویند: «قناعت، گنج بی‌پایان است»، کسی که در زندگی قانع باشد به کلید آرامش دست یافته است. خدا در آیه ۹۷ سوره نحل

به مؤمنان وعده داده است که به آنان در این دنیا، زندگی خوش عطا می‌کند، به راستی این زندگی خوش چیست؟ آیا زندگی خوش این است که مؤمن به بلا و سختی‌ها گرفتار نشود و زندگی راحتی داشته باشد؟

من مؤمنان زیادی را می‌شناسم که در فقر، بلا و سختی زندگی می‌کنند، پس معلوم می‌شود «زندگی خوش» چیز دیگری است.^{۴۶}

وقتی تحقیق می‌کنم متوجه می‌شوم که منظور از آن زندگی خوش که خدا به مؤمنان می‌دهد، همان زندگی با قناعت است، مؤمن کارهای نیک زیادی انجام می‌دهد، و خدا در این دنیا به او فقط یک پاداش می‌دهد و آن هم قناعت است! اگر چیزی در این دنیا بهتر از قناعت بود، خدا آن را به مؤمن می‌داد. قناعت، بزرگترین ثروت است. خیلی‌ها ثروت بسیار زیادی دارند، اما باز هم حرصِ ثروت بیشتر را می‌زنند. آن همه ثروت به آنان آرامش نداده است، زیرا مال دنیا مانند آب دریا، شور است، انسان هرچه بیشتر از آن بنوشد، تشنه‌تر می‌شود. اگر کسی قناعت داشته باشد، به کم سیر می‌شود و انسان حریص هرگز از مال دنیا سیر نمی‌شود.^{۴۷}



امروزه بعضی از خانواده‌ها فرصت بازی را از کودکان خود می‌گیرند و آنان را به کلاس‌های مختلف می‌فرستند، بارها دیده‌ام که پدر و مادری، از صبح تا شب، وقتِ کودک خود را با برنامه‌های مختلف پر کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند فرزندشان بازی کند.

این سخن توست: «مستحب است که کودک در دوران کودکی به بازی علاقمند باشد تا در بزرگسالی، بردبار باشد».^{۴۸}

آری، کسی که در کودکی بازی نکند، در بزرگسالی عجول، شتابزده و بی‌ظرفیت خواهد بود، کودک باید کودکی خود را بنماید و در دنیای خود با توجه به سنّ و سالش، سرگرم بازی باشد. کودک، فراز و نشیب‌های زندگی، احساسات و عواطف را در درون بازی یاد می‌گیرد و تجربه می‌کند، بازی عامل

بیرون ریختن انرژی‌های زاید کودک است.

پدر و مادرهایی که به کودک خود فرصت بازی نمی‌دهند و وقت آنان را پر می‌کنند، باید بدانند که همین کار، باعث می‌شود که فرزندشان دچار عقده‌های جبران‌ناپذیری بشود. نمی‌دانم چرا عده‌ای این قدر عجله دارند کودکشان، بزرگ جلوه کند، آنان عقده‌های عدم موفقیت خود را بر سر کودک خود خالی می‌کنند و راهی را پیش می‌گیرند که جبران آن، بسیار سخت است.

کاش سبک زندگی ما، مطابق با سخنان اهل بیت علیهم‌السلام بود، اهل بیت علیهم‌السلام از ما خواسته‌اند که مانع بازی کودک خود نشویم و آنان را از دنیای خود جدا نکنیم. هر چقدر کودک در دوران کودکی مطابق با فطرتش پیش برود، آینده درخشان‌تری خواهد داشت.

کاش ما پدران و مادران به این باور می‌رسیدیم که یک ساعت بازی کودک ما که مطابق با فطرت اوست بهتر از هزاران ساعت کلاس‌های مختلفی است که ما برای او در نظر گرفته‌ایم!



سبک زندگی اسلامی، گمشده جهان امروز است، یکی از شاخصه‌های این سبک زندگی، همسایه‌داری است. انسان موجودی اجتماعی است و اسلام به عنوان یک دین کامل از ما خواسته است تا با همسایگان خود مهربان باشیم، با رعایت این دستور، همه افراد جامعه می‌توانند در کنار هم به راحتی و آسایش زندگی کنند.

قرآن از ما خواسته است تا با همسایه‌های خود خوش‌رفتاری نماییم و از حال آنها باخبر باشیم و به آنان رسیدگی کنیم، این دستور آن قدر در قرآن مهم است که در کنار دستور یکتاپرستی و نیکی به پدر و مادر ذکر شده است. (سوره نساء آیه ۳۶).

اکنون وقت آن است که سخن تو را بازگو کنم: «خوش‌رفتاری با همسایه فقط

این نیست که همسایه آزار نرسانی! بلکه خوش رفتاری با همسایه این است که به آزار و اذیت همسایه خود، شکیبایی کنی».^{۴۹}

به سخن تو فکر می‌کنم، وقتی همسایه من، حقوق مرا مراعات می‌کند و من با او خوش رفتاری می‌نمایم، هنری نکرده‌ام، هنر این است که اگر همسایه‌ای مراعات بعضی از مسائل را نکرد، من مقابله به مثل نکنم، بلکه صبر پیشه کنم، این چیزی است که تو از من انتظار داری. این معنای خوش رفتاری با همسایه است که در مقابل، خدا هم به من پاداش فراوان می‌دهد، عمر من طولانی می‌شود، زندگی‌ام برکت می‌گیرد.



از قدیم گفته‌اند: «دروازه را می‌توان بست ولی دهان مردم را نمی‌توان بست»، حرف مردم، امان بعضی‌ها را می‌برد و آنان از هدف خویش کوتاه می‌آیند و از راه خود دست می‌کشند. مؤمن باید برای رسیدن به یقین تلاش کند و به حقیقت دست یابد و آن‌گاه که به حق رسید، در راه آن مقاوم باشد، انسان با ایمان نباید از سرزنش دیگران، پروایی داشته باشد!

این سخن توست: «اگر در دست تو گردویی باشد و مردم بگویند آنچه در دست داری، گوهر است، به حال تو سودی ندارد، زیرا تو یقین داری که آن، گردوست. اگر در دست تو گوهری باشد و مردم بگویند گردوست، به حال تو ضرری ندارد زیرا تو خودت می‌دانی در دست تو گوهری ارزشمند است».^{۵۰}

آری، گام اول موفقیت این است که به راه خود یقین پیدا کنم، بعد از آن دیگر،

هر کس می‌خواهد مرا سرزنش کند، سخن آنان هیچ ضرری به من نمی‌زند، کسی که به یقین رسید دیگر همچون کوه استوار می‌ماند و هرگز متزلزل نمی‌شود.

انسان مؤمن در کارهایش رضایت و خشنودی خدا را در نظر می‌گیرد، از تعریف کردن دیگران مغرور نمی‌شود همانطور که با سرزنش عیب‌جویان از راه خود پشیمان نمی‌شود.

خدا را شکر می‌گوییم که این کتاب به پایان رسید و همه ما با چهل سخن از سخنان امام کاظم علیه السلام آشنا شدیم، امیدوارم که بتوانیم به این سخنان عمل کنیم که سعادت و رستگاری ما در گرو عمل به سخنان اهل بیت علیهم السلام است.

پی نوشتها

۱. أما ان ابدانکم لیس له ثمن الا الجنة فلا تتبعوا بغيرها: تحف العقول ص ۳۸۹.
۲. من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه: تحف العقول ص ۳۹۶.
۳. اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا: تحف العقول ص ۳۹۵.
۴. انّ لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس...: الکافی ج ۲ ص ۱۹۷، وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۳۶۶، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۱۹، مرآة العقول ج ۹ ص ۱۱۲، جامع احادیث الشیعة ج ۱۶ ص ۱۱۵، جامع السعادات ج ۲ ص ۱۷۹.
۵. قضاء حاجة المؤمن أفضل من ألف حجة متقبلة بمناسكها، وعتق ألف رقبة لوجه الله، وحملا ن ألف فرس في سبيل الله بسرجهها ولجمها: الأما لي للصدوق ص ۳۰۸، وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۲۸۵.
۶. من مشى في حاجة أخيه المسلم، أظله الله بخمسة وسبعين ألف ملك، ولم يرفع قدماً إلا كتب الله له حسنة، وخط عنه بها سيئة، ويرفع له بها درجة، فإذا فرغ من حاجته كتب الله عز وجل له بها أجر حاج ومعتمر: الکافی ج ۲ ص ۱۹۷، مصادقة الإخوان ص ۶۷، وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۳۶۶، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۳۲.
۷. قليل العمل من العالم مقبول مضاعف وكثير العمل من اهل الهوى والجهل مردود: الکافی ج ۱ ص ۱۷، جامع احادیث الشیعه ج ۱ ص ۹۴.
۸. لأن يهدي الله بك رجلاً واحداً خير من أن يكون لك حُمْر النعم. وفي روايةٍ أُخرى: خير

لك من الدنيا وما فيها: منية المرید ص ۱۰۱، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۰۱. ۹. دخلت على سيدي موسى بن جعفر (ع)، فقلت له: يا ابن رسول الله، علمني التوحيد، فقال: يا أبا أحمد، لا تتجاوز في التوحيد ما ذكره الله تعالى ذكره في كتابه فتهلك، واعلم أن الله تعالى واحد، أحد، صمد، لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك، ولم يتخذ صاحبةً ولا ولدًا ولا شريكاً، وإِنَّه الحي الذي لا يموت، والقادر الذي لا يعجز، والقاهر الذي لا يُغلب، والحليم الذي لا يعجل، والدائم الذي لا يبيد، والباقي الذي لا يفنى، والثابت الذي لا يزول، والغني الذي لا يفتقر، والعزیز الذي لا يُذَلُّ، والعالم الذي لا يجهل، والعدل الذي لا يجور، والمواد الذي لا يبخل، وإِنَّه لا تقدِّره العقول، ولا تقع عليه الأوهام، ولا تحيط به الأقطار، ولا يحويه مكان، ولا تدركه الأبصار، وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير، وليس كمثل شيء وهو السميع البصير (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا). وهو الأوّل الذي لا شيء قبله، والآخِر الذي لا شيء بعده، وهو القديم وما سواه مخلوق محدث، تعالى عن صفات المخلوقين علوًّا كبيراً: التوحيد للصدوق ص ۷۶، روضة الواعظين ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۹۶.

۱۰. فقيه واحد ينقذ يتميا من ايتامنا المنقطعين عنا و عن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج اليه، اشد على ابليس من الف عابد: الاحتجاج ج ۱ ص ۸، منية المرید ص ۱۱۷، مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۳۱۹.

۱۱. عن علي قال: جلوس ساعة عند العلماء أحب إلى الله من عبادة ألف سنة، والنظر إلى العالم أحب إلى الله من اعتكاف سنة في البيت الحرام، وزيارة العلماء أحب إلى الله تعالى من سبعين طوافاً حول البيت، وأفضل من سبعين حجّة وعمرة مبرورة مقبولة، ورفع الله له سبعين درجةً، وأنزل الله عليه الرحمة، وشهدت له الملائكة أن الجنة وجبت له: عدّة الداعي

ص ٧٥، بحار الأنوار ج ١ ص ٢٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٣٦.
 ١٢. اذا كان أحدكم يصلّي فلا يدع أحداً يمرّ بين يديه: المجموع ج ٣ ص ٢٤٩، كتاب
 الموطأ ج ١ ص ١٥٤، المغني لابن قدامة ج ٢ ص ٧٦، كشف القناع ج ١ ص ٤٥٣، نيل
 الأوطار ج ٣ ص ٣، مسند أحمد ج ٢ ص ٨٦، سنن الدارمي ج ١ ص ٣٢٨، صحيح مسلم
 ج ٢ ص ٥٧، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٣٠٧، سنن أبي داود ج ١ ص ١٦٣، سنن النسائي ج
 ٢ ص ٦٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص ٢٦٧، فتح الباري ج ١ ص ٤٨٠، عمدة القاري
 ج ٢ ص ٧٠، السنن الكبرى للبيهقي ج ١ ص ٢٧٣، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٤٤٣، صحيح
 ابن حبان ج ٦ ص ١٣٢، المعجم الكبير ج ١٢ ص ٣٢٨، الاستذكار ج ٢ ص ٢٧٣، التمهيد
 لابن عبد البرّ ج ٤ ص ١٨٥، نصب الراية ج ٢ ص ٩٧، كنز العمال ج ٧ ص ٣٤٩، إكمال
 الكمال ج ٣ ص ١٠٧، تاريخ مدينة دمشق ج ٢٣ ص ٣٦٧، تهذيب الكمال ج ١٣ ص
 ١٥٨، تذكرة الحفاظ ج ٢ ص ٧١٠، سير أعلام النبلاء ج ١٤ ص ١٩٩؛ «إنّ المرور بين
 يدي المصلّي يقطع نصف صلاته»: فتح الباري ج ١ ص ٤٨٢، نيل الأوطار ج ٣ ص ٨، سبل
 السلام ج ١ ص ١٤٦.

١٣. رأى سفيان الثوري أبا الحسن موسى بن جعفر (ع) وهو غلام يصلّي والناس يمرّون
 بين يديه، فقال له: إنّ الناس يمرّون بك وهم في الطواف! فقال (ع): الذي أصلي له أقرب إليّ
 من هؤلاء: التوحيد للصدوق ص ١٧٩، وسائل الشيعة ج ٥ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٨٠
 ص ٢٩٨، جواهر الكلام ج ٨ ص ٤٠٢، الحدائق الناضرة ج ٧ ص ٢٣١.
 ١٤. سورة لقمان، آيه ٢٠.

١٥. سألت سيدي موسى بن جعفر (ع) عن قول الله عزّ وجلّ: (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ
 وَبَاطِنَهُ)، فقال: النعمة الظاهرة الإمام الظاهر، والباطنة الإمام الغائب. فقلتُ له: ويكون في
 الأئمة من يغيب؟ قال: نعم، يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولا يغيب عن قلوب المؤمنين

ذکره، وهو الثاني عشر منّا، يسهّل الله له كلّ عسير، ويذلّ له كلّ صعب، ويظهر له كنوز الأرض، ويقرّب له كلّ بعيد، ويبيّر به كلّ جبار عنيد، ويهلك على يده كلّ شيطانٍ مرید، ذاك ابن سيّدة الإمام، الذي يخفى على الناس ولادته، ولا يحلّ لهم تسميته، ويظهره الله عزّ وجلّ فيملاً به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً: بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۵۰، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۵۶.

۱۶. دخلت على موسى بن جعفر (ع) فقلت له: يا ابن رسول الله، أنت القائم بالحقّ؟ فقال: أنا القائم بالحقّ، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً، هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه، يرتدّ فيها أقوام ويثبت فيها آخرون. ثمّ قال: طوبى لشيعةنا المتمسّكين بحبّنا في غيبة قائمنا، الثابتين على موالاتنا والبراءة من أعدائنا، أولئك منّا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمّةً ورضينا بهم شيعةً، وطوبى لهم، هم والله معنا في درجتنا يوم القيامة: كمال الدين ص ۳۶۱، كفاية الأثر ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۵۱، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ۴ ص ۱۴۰، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۵۶، أعلام الوري ج ۲ ص ۲۴۰، كشف الغمّة ج ۳ ص ۳۳۱.

۱۷. استأذن إبراهيم الجمال رضي الله عنه على أبي الحسن عليّ بن يقطين الوزير فحجبه، فحجّ عليّ بن يقطين في تلك السنة، فاستأذن بالمدينة على مولانا موسى بن جعفر فحجبه، فرآه ثاني يومه فقال علي بن يقطين: يا سيّدي، ما ذنبي؟ فقال: حجبتك لأنك حجبت أخاك إبراهيم الجمال، وقد أبى الله أن يشكر سعيك أو يغفر لك إبراهيم الجمال، فقلت: سيّدي ومولاي، من لي بإبراهيم الجمال في هذا الوقت وأنا بالمدينة وهو بالكوفة؟ فقال: إذا كان الليل فامض إلى البقيع وحدك من غير أن يعلم بك أحد من أصحابك وغلماذك، واركب نجيباً هناك مسرجاً. قال: فوافى البقيع وركب النجيب، ولم يلبث أن أناخه على باب إبراهيم الجمال بالكوفة، ففرع الباب وقال: أنا عليّ بن يقطين، فقال

إبراهيم الجمال من داخل الدار: وما يعمل علي بن يقطين الوزير ببابي؟ فقال علي بن يقطين: يا هذا، إن أمرى عظيم. وآلى عليه أن يأذن له، فلمّا دخل قال: يا إبراهيم، إنّ المولى (ع) أبى أن يقبلني أو تغفر لي، فقال: يغفر الله لك. فألى علي بن يقطين على إبراهيم الجمال أن يطاء خده، فامتنع إبراهيم من ذلك، فألى عليه ثانياً ففعل، فلم يزل إبراهيم يطاء خده وعلي بن يقطين يقول: اللهم اشهد. ثم انصرف وركب النجيب وأناخه من ليلته بباب المولى موسى بن جعفر (ع) بالمدينة، فأذن له ودخل عليه فقبله: عيون المعجزات ص ٩٠، الثاقب في المناقب ص ٤٥٨، مدينة المعاجز ج ٦ ص ٣٤٣، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٢٥١. ١٨. لن تكونوا مؤمنين حتى تعدّوا البلاء نعمة...: كتاب التمهيد ص ٣٤، تحف العقول ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٢٣٧.

١٩. المؤمن مثل الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه: الامالي للطوسي ج ٧٥ ص ٣٢٠، التمهيد ص ٣١، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٤٣٤، بحار الانوار ج ٧٥ ص ٣٢٠. ٢٠. سمعت أبا الحسن (ع) يحدث عن أبيه: إنّ الجنّة والحدور لتشتاق إلى من يكسح المساجد ويأخذ منها القذى: مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٣٨٥، بحار الأنوار ج ٨٠ ص ٣٨٢.

٢١. ليس منّا من لم يحاسب نفسه في كل يوم: الكافي، ج ٢، ص ٤٥٣، تحف العقول ص ٣٩٦، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٩٥، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ١٥٣، بحار الانوار ج ١ ص ١٥٢، ٦٧ ص ٧٢، جامع الحديث الشيعة ج ١٣ ص ٢٥٦. ٢٢. من لم يستطع أن يزور قبرنا، فليزر قبور صلحاء إخواننا: الكافي ج ٤ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٥.

٢٣. من لم يستطع أن يصلنا، فليصل فقراء شعيتنا: الكافي ج ٤ ص ٦٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٣١١.

۲۴. رأيت أبا الحسن (ع) اختضب، فقلت: جُعلت فداك، اختضبت؟ فقال: نعم، إنَّ التهيئة ممَّا يزيد في عفة النساء، ولقد ترك النساء العفة بترك أزواجهن التهيئة، ثمَّ قال: أيسرُّك أن تراها على ما تراك عليه إذا أنت على غير التهيئة؟ قلت: لا، قال: هو ذاك...»: الكافي، ج ۵، ص ۵۶۷؛ وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۲۴۶؛ مكارم الأخلاق، ص ۷۹؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۱۵۰.

۲۵. كان رسول الله ينفق في الطيب أكثر ممَّا ينفق في الطعام...: الكافي، ج ۶، ص ۵۱۲؛ وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۱۴۶؛ ميزان الحكمة، ج ۲، ص ۱۷۵۶.

۲۶. يقال له محيط لو طلع منه شرارة لا حرق من على وجه الأرض وان أهل النار يتعودون من حر ذلك الوادي ومنتنه وقذره وما أعد الله فيه لأهله، وان في ذلك الوادي لجبلا يتعودون أهل ذلك الوادي من حر ذلك الجبل ومنتنه وقذره... قال أما الخمسة فقبايل الذي قتل هابيل ونمرود الذي حاج إبراهيم في ربه قال أنا أحبي وأميت وفرعون الذي قال أنا ربكم الأعلى ويهودا الذي هود اليهود وبولس الذي نصر النصرارى ومن هذه الأمة أعرابيان: ثواب الاعمال ص ۲۱۵، بحار الانوار ج ۵۷ ص ۱۲۷.

۲۷. يخبر الله ساجدا فلا يرفع راسه من السجود و التحميد حتى يقرب زوال الشمس وكان يدعو كثيرا فيقول: أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ: الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۱، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۰۱، وراجع الكافي، ج ۳، ص ۳۲۳؛ تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۳۰۰؛ وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۰، مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۴۶۳، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۰۱.

۲۸. ما من شيء تراه عينك الا وفيه موعظة: الامالي للصدوق ص ۵۹۹، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۱۹۷، الفصول المهمة ج ۳ ص ۳۷۸، بحار الانوار ج ۶۸ ص ۳۲۴، جامع احاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۳۱۲.

٢٩. من حسن بره باخوانه و اهله مد فى عمره: تحف العقول ص ٣٨٨، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٤٢١، بحار الانوار ج ١ ص ١٤٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ١٤٧.
٣٠. اياك و الكسل و الضجر فانهما يمنعانك من حظك من الدنيا و الاخرة: الكافي ج ٥ ص ٨٥، وسائل الشيعة ج ١٧ ص ٥٩، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٦٧.
٣١. إذا كان يوم القيامة، كُشف غطاء من أغطية الجنة، فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمئة عام، إلا صنفاً واحداً، قلت: من هم؟ قال: العاق لوالديه: الكافي ج ٢ ص ٣٤٨، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٠.
٣٢. من أحزن والديه فقد عقهما: تحف العقول ص ٤٠٣.
٣٣. ان من اوجب حق اخيك ان لا تكتمه شيئاً ينفعه لامر دنياه و لامر آخرته: اختيار معرفة الرجال ج ٢ ص ٧٥٥، بحار الانوار ج ٢ ص ٧٥، ج ٧٥ ص ٣٢٩، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٥٥٥.
٣٤. اذا عدتم الصغار فاوفوا لهم فانهم يرون أنكم الذين يرزقونهم: عده الداعي ص ٧٥، بحار الانوار ج ١٠١ ص ٧٣.
٣٥. اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، و ساعة لأمر المعاش، و ساعة لمعاشرة الإخوان و الثقة الذين يعرفونكم عيوبكم و يخلصون لكم فى الباطن، و ساعة تخلون فيها للذاتكم فى غير محرم...: تحف العقول ص ٤٠٩، مستدرک الوسائل ج ١٣ ص ٥٠، بحار الانوار ج ٧٥ ص ٣٢١، جامع احاديث الشيعة ج ١٧ ص ١٠٣.
٣٦. مشاورة العاقل الناصح يمن و بركة و رشد و توفيق من الله: تحف العقول ص ٣٨٨، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٤٢١، بحار الانوار ج ١ ص ١٤٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ١٤٧.

۳۷. آیاک و الکبر فانه لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من كبر: تحف العقول ص ۳۹۶، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۴۲۱، بحار الانوار ج ۱ ص ۱۴۰، جامع احاديث الشيعة ج ۱۶ ص ۱۴۷.
۳۸. افضل العباد بعد المعرفة انتظار الفرج: تحف العقول ص ۴۰۳، بحار الانوار ج ۷۸ ص ۳۲۶.
۳۹. من زار الحسين (ع) عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر: كامل الزيارات ص ۲۶۳، الامالى للصدوق ص ۲۰۶، ثواب الاعمال ص ۸۵، روضة الواعظين ص ۱۹۴، مناقب آل ابى طالب ج ۳ ص ۲۷۲.
۴۰. ان شيئاً هذا اخره لحقيق ان يزهد فى اوله: معانى الاخبار ص ۳۴۳، تحف العقول ص ۴۰۸، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۱۵، بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۰۳.
۴۱. من تكلم فى الله هلك: تحف العقول ص ۴۰۹، بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۴۶.
۴۲. من حدثها بطول العمر يحرس: تحف العقول ص ۴۱۰، بحار الانوار ج ۷۵ ص ۳۲۱.
۴۳. انى ذكرت نعمه انعم الله بها على فاحببت ان اشكر ربي: الكافي ج ۲ ص ۹۸، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۹، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۱۵۲، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۱۶.
۴۴. التوّدُّد الى الناس نصف العقل: تحف العقول ص ۴۱۰.
۴۵. ان كنت يغنيك ما يكفيك فادنى ما فى الدنيا يكفيك، وإن كان لا يغنيك ما يكفيك فليس شى من الدنيا يغنيك: تحف العقول ص ۳۹۶، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۹۵، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۵۳، بحار الانوار ج ۱ ص ۶۷، ۷۲، جامع الحاديث الشيعة ج ۱۳ ص ۲۵۶.
۴۶. (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

۴۷. فلنحيته حياة طيبة، قال: القنوع: الامالى للطوسى ص ۲۷۵، بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۳۴۵، تفسير القمي ج ۱ ص ۳۹۰، تفسير الصافي ج ۳ ص ۱۵۴، البرهان ج ۳ ص ۴۵۲. ۴۸. تستحب عُرامة الغلام فى صغره ليكون حليما فى كبره: من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۴۹۴، وسائل الشعية ج ۳۱ ص ۴۷۹، بحار الانوار ج ۶۷ ص ۳۶۲. دقت كنيد اين حديث با دو عبارت نقل شده است:

الف. عُرامة كه به معنای علاقه به بازى و بازيگوشى است. (من لا يحضره الفقيه، الوافى للفيض ج ۲۳ ص ۱۳۸۴).

ب. عُرامة كه معنای سختى ها و مشكلات مى باشد (وسائل الشيعة ج ۳۱ ص ۴۷۹). در واقع در اين حديث نسخه بدل وجود دارد. در اينجا كلام مرحوم مجلسى اول را از روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه ج ۸ ص ۶۵۲ نقل مى كنم: «عرامة الغلام في صغره» أي بطره و ميله إلى اللعب و بغضه للمكتب و شكاسة خلقه في صغره «ليكون حليما» عاقلا في كبره، و الحاصل أن سوء خلق الصبي مطلوب فإنه يدل على أنه يكون عاقلا في كبره، و يؤيده ما روي أن عرامة الصبي في صغره دليل على حلمه في كبره. فظهر أن الحق أن يكون العرامة بالعين المهملة. و في بعض النسخ بالمعجمة و يمكن تصحيحه بأنه يستحب أن يؤخذ منهم العرامة إذا أفسدوا شيئا أو ضيعوه ليعتادوا بترك التضييع، لكن الظاهر أنه من النسخ لما لم يفهموا معنى العرامة.

با توجه به سخن مرحوم مجلسى، روشن مى شود كه كلمه «عرامة» صحيح مى باشد كه به معنای علاقه كودك به بازى مى باشد.

۴۹. ليس حسن الجوار كف الاذى ولكن حسن الجوار الصبر على الاذى: الكافي ج ۳ ص ۶۶۷، تحف العقول ص ۴۰۹، وسائل الشيعة ج ۱۲ ص ۱۲۲.

۵۰. يا هشام لو كان في يدك جوزة وقال الناس: لؤلؤة ما كان ينفعك و أنت تعلم أنها

گوهر هفتم / ۹۳

جوزة، ولو كان في يدك لؤلؤة وقال الناس: إنها جوزة ما ضرك وأنت تعلم أنها لؤلؤة:
تحف العقول ص ۳۸۸، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۴۲۱، بحار الانوار ج ۱ ص ۱۴۰،
جامع احاديث الشيعة ج ۱۶ ص ۱۴۷.

منابع

١. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٥٦٠هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٢. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مير داماد الإسترآبادي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مؤسسة آل البيت: لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.
٣. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ) تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
٤. الاستذكار لمذهب علماء الأمصار، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البرّ القرطبي (ت ٣٦٨هـ)، القاهرة: ١٩٧١ م.
٥. إعلام الوري بأعلام الهدى، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دارالمعرفة، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ هـ.
٦. أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ.

۷. الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ.
۸. الأمالي، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ.
۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۳۸۶هـ.
۱۰. البرهان في تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحراني (ت ۱۱۰۷هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ.
۱۱. تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن علي الحرّاني المعروف بابن شعبة (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴هـ.
۱۲. تفسير الصافي (الصافي في تفسير القرآن)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ۱۰۹۱هـ)، طهران: مكتبة الصدر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵هـ.
۱۳. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: السيد طيب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴هـ.
۱۴. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ۱۱۱۲هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلّاني، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲هـ.
۱۵. التمهيد، أبو علي محمد بن همام الإسكافي المعروف بابن همام (ت ۳۳۶هـ)، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴هـ.
۱۶. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت ۴۶۳هـ)، تحقيق: مصطفى العلوي ومحمد عبد الكبير البكري، جدة: مكتبة السوادي، ۱۳۸۷هـ.
۱۷. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸هـ.

١٨. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش.
١٩. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش.
٢٠. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٢١. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفي (ت ١٢٦٦هـ)، بيروت: مؤسسة المرتضى العالمية.
٢٢. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦هـ)، تحقيق: وإشراف: محمد تقي الايرواني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
٢٣. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفثال النيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
٢٤. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفثال النيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
٢٥. سبل الهدى والرشاد، محمد بن يوسف الصالحى الشامي (ت ٩٤٢هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤هـ.
٢٦. سعد السعود، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ١٣٦٣هـ.
٢٧. سنن ابن ماجة، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني (ت ٢٧٥هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٢٨. سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (ت ٢٧٥هـ)، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، دار إحياء السنة النبوية.
٢٩. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ٢٧٩هـ)، تحقيق:

- أحمد محمّد شاكر، بيروت: دار إحياء التراث.
۳۰. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ۴۵۸هـ)، تحقيق: محمّد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ.
۳۱. صحيح ابن حبان، عليّ بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسّسة الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴هـ.
۳۲. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ۲۶۱هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲هـ.
۳۳. عدّة الداعي ونجاة الساعي، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن فهد الحلّيّ الأسدي (ت ۸۴۱هـ)، تحقيق: أحمد موحدّي، طهران: مكتبة وجداني .
۳۴. عمدة القاري في شرح صحيح البخاري، أبو محمّد بدر الدين بن محمّد العيني الحنفي (ت ۸۵۵هـ)، مصر: إدارة الطباعة المنيرية.
۳۵. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهّاب (ق ۵هـ)، قم: منشورات الشريف الرضي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ.
۳۶. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ۸۵۲هـ)، تحقيق: عبدالعزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۳۷۹هـ.
۳۷. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمّة، عليّ بن محمّد بن أحمد المالكي المكيّ المعروف بابن صيّاغ (ت ۸۵۵هـ)، بيروت: مؤسّسة الأعلمي .
۳۸. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹هـ.
۳۹. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي .
۴۰. كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، علي بن عيسى الإربلي (ت ۶۸۷هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي

- المحلّاتي، بيروت: دارالكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١ هـ.
٤١. كفاية الأثر في النّصّ على الأئمّة الاثني عشر. أبو القاسم علي بن محمّد بن علي الخرّاز القميّ (ق) ٥٤، تحقيق: السيّد عبد اللطيف الحسيني الكوه كمرى، نشر بيدار، الطبعة الأولى، ١٤٠١ هـ.
٤٢. كمال الدين وتمام النعمة، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ.
٤٣. المجموع (شرح المهذب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ)، بيروت: دار الفكر.
٤٤. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠ هـ)، تحقيق: مؤسّسة آل البيت، قمّ: مؤسّسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
٤٥. مسند أبي يعلى الموصلي، أحمد بن علي الموصلي (ت ٣٠٧ هـ)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثري، جدّة: دار القبلة، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ.
٤٦. مسند أحمد، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
٤٧. معاني الأخبار، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، ١٣٧٩ هـ، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١ هـ.
٤٨. معجم أحاديث الإمام المهدي (ع)، تحقيق: الهيئة العلميّة في مؤسّسة المعارف الإسلاميّة، قمّ: الهيئة العلميّة في مؤسّسة المعارف الإسلاميّة، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
٤٩. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.
٥٠. مكارم الأخلاق، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: علاء آل جعفر، قمّ:

مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ.

۵۱. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن

شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸ هـ)، قم: المطبعة العلمية.

۵۲. نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار، العلامة محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت ۱۲۵۵ هـ)،

بيروت: دار الجيل.

۵۳. الوافي، محمد محسن بن مرتضى الفيض الكاشاني (ت ۱۰۹۱ هـ)، تحقيق: ضياء الدين الحسيني

الإصفهاني، إصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ.

۵۴. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ۱۱۰۴ هـ)،

تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ.

آشنایی با نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ محلّه چهارسوق آران دیده به جهان گشود، وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید. ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود. موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید. وی هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۸۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد، آثار ایشان در سایت Nabnak.ir می‌تواند به رایگان دانلود نمود.

فهرست آثار نویسنده (به زبان فارسی)

دانلود در سایت nabnak.ir

۱. همسر دوست داشتنی	۲۰. فقط به خاطر تو	۳۹. تا خدا راهی نیست	۷۰. چهارسوق عشق
۲. داستان ظهور	۲۱. راز خوشنودی خدا	۴۰. خدای خوبی‌ها	۷۱. راه روشنایی
۳. قصه معراج	۲۲. چرا باید فکر کنیم	۴۱. با من مهربان باش	۷۲. ندای فاطمیه
۴. در آغوش خدا	۲۳. خدای قلب من	۴۲. نردبان آبی	۷۳. دعای مادرم
۵. لطفاً لبخند بزنید	۲۴. به باغ خدا برویم	۴۳. معجزه دست دادن	۷۴. روز هجوم
۶. با من تماس بگیرید	۲۵. راز شکرگزاری	۴۴. سلام بر خورشید	۷۵. یاری خورشید
۷. یاد غریب	۲۶. حقیقت دوازدهم	۴۵. راهی به دریا	۷۶. پنجره اول
۸. نوای کاروان	۲۷. لذت دیدار ماه	۴۶. روشنی مهتاب	۷۷. پنجره دوم
۹. راه آسمان	۲۸. سرزمین یاس	۴۷. الماس هستی	۷۸. پنجره سوم
۱۰. دریای عطش	۲۹. آخرین عروس	۴۸. صبح ساحل	۷۹. باور من
۱۱. شب رؤیایی	۳۰. بانوی چشمه	۴۹. حوادث فاطمیه	۸۰. به کجا آمدم
۱۲. پروانه‌های عاشق	۳۱. سکوت آفتاب	۵۰. تشنه‌تر از آب	۸۱. در اوج غربت
۱۳. طوفان سرخ	۳۲. آرزوی سوم	۶۵-۵۱. تفسیر باران	۸۲. چشمه جاوید
۱۴. شکوه بازگشت	۳۳. یک سبد آسمان	۶۵. شیرین تر از عسل	۸۳. اشک مهتاب
۱۵. هفت شهر عشق	۳۴. فانوس اول	۶۶. زیارت مهتاب	۸۴. مهر مهتاب
۱۶. در قصر تنهایی	۳۵. مهاجر بهشت	۶۷. هرگز فراموش	۸۵. شکوه امامت
۱۷. فریاد مهتاب	۳۶. روی دست آسمان	نمی‌شوی	۸۶. راه مهتاب
۱۸. آسمانی‌ترین عشق	۳۷. گمگشته دل	۶۸. فرزند علی	۸۷. مُلاعلی
۱۹. بهشت فراموش شده	۳۸. سمت سپیده	۶۹. نور مهتاب	۸۸. راه هفتم